

الرسالة المدنية

الرسالة المدنيّة

صاډره از قلم مبارك حضرت عبا لبها

الصادرة في سنة ١٢٩٢

ط١٠٠ ١٦٠ بديع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بدایع حمد و ثنا و جوامع شکر و سپاس در گاه احدیّت
 پروردگاری را سزااست که از بین کافّة حقائق کونیه حقیقت انسانیّه را
 به دانش و هوش که نَبِزَيْنِ اعْظَمَيْنِ عالم کون و امکانست مفتخر و
 ممتاز فرمود * و از نتایج و آثار آن موهبت عظمی در هر عصر و قرنی
 مرآت کائنات را به صور بدیعه و نقوش جدیده مرتسم و منطبع نمود
 چه اگر به دیده پاک در عالم وجود نگری مشهود گردد که از فیوضات
 فکر و دانش هیکل عالم در هر دوری به جلوه و طوری مزین و به لطائف
 بخشایش جدیدی متباهی و مفتخر است و این آیت کبرای خداوند
 بی همتا در آفرینش و شرف بر جمله ممکنات سبقت و پیشی داشته و
 حدیث «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ»^(۱) شاهد این مطلب و در صدر ایجاد
 در هیکل انسانی من حیث الظهور مشخص گردید * پاک و منزّه است
 خداوندی که به اشراقات انوار این لطیفه ربانیّه عالم ظلمانی را غبطه
 عوالم نورانی فرمود «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»^(۲) متعالی و مقدس
 است پروردگاری که فطرت انسانیّه را مطلع این فیض نامتناهی فرمود
 «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»^(۳) حال ای
 هوشمندان، به شکرانه این فضل اعظم باید دست نیاز به بارگاه رب
 بی نیاز برافراخت و تضرع و ابتهال نمود که موفق بر آن گردیم که در
 این عهد و عصر، سنوحات رحمانیّه از وجدان نفوس انسانیّه طالع و
 لایح گردد تا این نار موقده ربانیّه که مودوع در افشده بشریّه است
 مخمود نماند * به دیده بصیرت ملاحظه نمائید که این آثار و افکار و

معارف و فنون و حکم و علوم و صنایع و بدایع مختلفه متنوعه کل از فیوضات عقل و دانش است * هر طایفه و قبیله‌ای که در این بحر بی پایان بیشتر تعمق نمودند از سایر قبایل و ملل بیشترند * عزت و سعادت هر ملتی در آنست که از افق معارف چون شمس مشرق گردند «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (۴) و شرافت و مفخرت انسان در آنست که بین ملائکه امکان منشأ خیری گردد * در عالم وجود آیا نعمتی اعظم از آن متصور است که انسان چون در خود نگردد مشاهده کند که به توفیقات الهیه سبب آسایش و راحت و سعادت و منفعت هیأت بشریه است؟ لا والله بلکه لذت و سعادت اتم و اکبر از این نه * تا به کی به پر نفس و هوی پرواز نمائیم و تا به کی در اسفل جهل به نکبت کبری چون امم متوحشه بسر بریم * پروردگار چشم عنایت فرموده که در آفاق بنگریم و آنچه وسیله تمدن و انسانیت است به آن نشیث نمائیم * و گوش احسان شده تا کلمات حکمیة عَقْلًا و دانایان را استماع نموده و بند گرفته کمر همت به اجرای مقتضیات آن بر بندیم * حواس و قوای باطنیه عطا گشته که در امور خیریه جمعیت بشریت صرف نمائیم و به عقل دوربین بین اجناس و انواع موجودات ممتاز شده دائماً مستمراً در امور کلیه و جزئیه و مهمه و عادیه مشغول گردیم تا جمیع در حصن حصین دانایی محفوظ و مصون باشیم و در کل احیان به جهت سعادت بشریه اساس جدیدی تأسیس و صنع بدیعی ایجاد و ترویج نمائیم * چقدر انسان شریف و عزیز است اگر به آنچه باید و شاید قیام نماید * و چقدر رذیل و ذلیل است * اگر از منفعت جمهور چشم پوشیده در فکر منافع ذاتیه و اغراض شخصیه

خود عمر گرنامه را بگذراند * اعظم سعادت، سعادت انسانی و اوست
 مُدرک حقائق آیات آفاقیه و انفسیه * اگر سمند همت بیهمتا را در
 میدان عدل و تمدن جولان دهد «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي
 أَنْفُسِهِمْ» (۵) و اکبر شقاوت شقاوت بشریست اگر کاهل و مخمود و
 منجمد و منهک در شهوات نفسانیه ماند * در اینصورت در ذرکات
 اسفل توخس و نادانی از حیوانات مضربه پست تر افتد * «أُولَئِكَ
 كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ
 لَا يَعْقِلُونَ» (۶) باری باید دامن همت به کمر غیرت زد و از هر جهت به
 اسباب آسایش و راحت و سعادت و معارف و تمدن و صنایع و عزت و
 شرف و علو منزلت جمعیت بشریه تشبث نمود * تا از زلال نیت خالصه
 و سلسال جهد و کوشش اراضی قابلیت انسانی به ریاحین فضائل ذاتیه
 و شقایق حقایق خصائل حمیده سرسبز و خرم گشته رشک گلستان
 معارف اسلاف گردد * و این قطعه مبارکه ایرانیه مرکز سnoch کمالات
 انسانیه در جمیع مراتب گشته آینه جهان نمای جهان مدنیت شود * و
 جوهر ذکر و ثنا مطلع علم لدنی و مشرق وحی الهی و عترت طاهره اش
 را لایق و سزااست که از اشعه ساطعه حکمت بالغه و معارف کلینه اش
 سکان متوخسه اقلیم یسرب و بطحا خارق العاده در اندک زمانی از
 حسیض جهل و نادانی به اعلی درجه علم و دانایی عروج و صعود
 نمودند * به قسمی که در فجر امکان چون نجوم سعادت و مدنیت
 بدرخشیدند و مرکز فنون و معارف و علوم و خصائص انسانیه گشتند بر
 اولی الابصار معلوم و واضح بوده که چون در این ایام رأی جهان آرای
 پادشاهی بر تمدن و ترقی و آسایش و راحت اهالی ایران و معموریت و

آبادی بلدان قرار یافته و به صرافتِ طبعِ یدِ یمینِ رعیتِ پروری و عدالتِ گستری را از آستینِ همتِ کامله و غیرتِ تاقه بر آورده تا به انوارِ عدلِ آفاقِ ایران را محسودِ ممالکِ شرق و غرب فرماید و نشأه اولایِ اعصارِ اولیّه ممتازه ایران در عروق و شریانِ اهالی و متوطنین این دیارِ سریانِ نماید * لهذا این عبد لازم دانسته که به شکرانه این همتِ کلیه، مختصری در بعضی مواد لازمّه لَوْجِهِ اللّهِ مرقوم نماید و از تصریح اسم خویش احتراز نموده تا واضح و مبرهن گردد که مقصدی جز خیرِ کل نداشته و ندارم بلکه چون دلالت بر خیرِ را عینِ عملِ خیرِ دانسته لهذا بدین چند کلمه نصیحیه اینایِ وطنِ خویش را چون ناصحِ امینِ لَوْجِهِ اللّهِ متذکّر می نمایم و ربّ خبیرِ شاهد و گواه است که جز صرفِ خیرِ مقصدی نداشته چه که این آواره بادیّه محبته اللّهِ به عالمی افتاده که دستِ تحسین و تزییف و تصدیق و تکذیبِ کِلِ کوتاه است «إِنَّمَا نَطْعُمُكُمْ لَوْجِهِ اللّهِ لِأَنْتُمْ مِنْكُمْ جَزَاءٌ وَ لَشُكْرًا» (۷) دستِ پنهان و قلمِ بین خطِ گذار * اسب در جولان و ناپیدا سوار * ای اهلِ ایرانِ قدری در ریاضِ تواریخِ اعصارِ سالفه سیرِ نمایند و سر به جیبِ تفکرِ فرو برده به بصرِ عبرتِ ملاحظه کنید که تماشایِ عظیمی است * در از منّه سابقه، مملکتِ ایران بمنزله قلبِ عالم و چون شمعِ افروخته بین انجمنِ آفاقِ منور بود * عزت و سعادتش چون صبحِ صادق از افقِ کائناتِ طالع و نورِ جهانِ افروزِ معارفش در افطارِ مشارق و مغاربِ منتشر و ساطع * آوازه جهانگیریِ تاجدارانِ ایران حتی به سمعِ مجاورینِ دایره قطبیه رسیده و صیتِ سطوتِ مَلِکِ الملوکشِ ملوکِ یونان و رومان را خاضع و خاشع نموده بود * حکمتِ حکومتش حکمایِ اعظمِ عالم را متحیر

ساخته * و قوانین سیاسیّه اش دستور العمل کلّ ملوک قطعات اربعه عالم گشته^(۱) ملت ایران مابین ملل عالم بعنوان جهانگیری ممتاز و به صفت ممدوحه تمدّن و معارف سرافراز * در قطب عالم مرکز علوم و فنون جلیله بود و منبع صنایع و بدایع عظیمه و معدن فضائل و خصائل حمیده انسانیّه * دانش و هوش افراد این ملت باهره کحیرت بخش عقول جهانیان بود و فطانت و ذکاوت عموم این طایفه جلیله مغبوط عموم عالمیان * گذشته از آنچه در تواریخ فارسیّه مندرج و مندمجست در اسفار تورات که الیوم نزد کلّ ملل اروپا من دون تحریف کتاب مقدس مسلم است * مذکور که در زمان کورش که در کتب فارسیّه به بهمن بن اسفندیار موسوم حکومت ایران از حدود داخلیّه هندوچین تا اقصی بلاد یمن و حبشه که منقسم به سیصد و شصت اقلیم بود حکمرانی می نمود و در تواریخ رومان مذکور که این پادشاه غیور بالشکر بی پایان بنیان حکومت رومان را که به جهانگیری مشهور بود با خاک یکسان نموده * زلزله در ارکان جمیع حکومت عالم انداخت * و نظر به تاریخ ابی الفدا که از تواریخ معتبره عربی است اقالیم سبعة عالم را در قبضه تصرف آورد و همچنین در آن تاریخ و غیره مذکور که از ملوک پیشدادیان فریدون که فی الحقیقه به کمالات ذاتیه و حکم و معارف کلیه و فتوحات متعدده متابعه فرید ملوک سلف و خلف بود اقالیم سبعة را مابین اولاد ثلاثه خود تقسیم فرمود * خلاصه از مفاد تواریخ ملل مشهوره، مشهود و مشبوتست که نخستین حکومتی که در عالم

۱ - تعبیر قطعات اربعه از این جهت است که در سابق قطعه امریک مجهول بود.

تأسیس شده و اعظم سلطنتی که بین ملل تشکیل گشته تخت حکمرانی و دیهیم جهانبانی ایرانست * حال ای اهل ایران باید قدری از سکر هوی به هوش آمده و از غفلت و کاهلی بیدار گشته به نظر انصاف نظر کنیم آیا غیرت و حمیت انسان قائل بر آن می شود که چنین خطه مبارک که منشأ تمدن عالم و مبدا عزت و سعادت بنی آدم بوده و مغبوط آفاق و محسود کل ملل شرق و غرب امکان، حال محل تأسف کل قبایل و شعوب گردد * و در تواریخ اعصار حالیه ذکر عدم مدنیتش تا ابدالاباد در صفحه روزگار باقی با وجود آنکه ملتش اشرف ملل بوده * حال به این احوال اسف اشتمال قناعت نماید و مع آنکه اقلیمش مرغوب ترین کل اقالیم بوده * حال به نکبت عدم سعی و کوشش و نادانی بی معارف ترین کشورهای عالم شمرده گردد * آیا اهل ایران در قرون پیشین سردفتر دانایی و عنوان منشور دانش و هوش نبودند و از افق عرفان به فضل رحمن چون نیر اعظم طالع و مشرق نه حال چگونگی بدین حال پرملال اکتفا نموده در هوای نفسانی خود حرکت می نماییم و از آنچه سعادت کبری و مرضی در گاه احدیت حضرت کبریاست چشم پوشیده کل به اغراض شخصیه و منافع ذلتیه ذاتیه خود گرفتار شدیم * این خطه طیبه چون سراج و حاج به انوار عرفان و ضیاء علوم و فنون و علو منزلت و سمو همت و حکمت و شجاعت و مروّت نورانی بود حال از کسالت و بطالت و خمودت و عدم ترتیب و نظم و قلت غیرت و همت اهالی پرتو اقبالش مکدر و ظلمانی گشته «بَکَتْ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ السَّبْعُ عَلَيَّ عَزِيزٌ ذَلَّ» (۸) همچو گمان نرود که اهالی ایران در ذکاء خلقی و فطانت و دهاء جبلی و ادراک و شعور

فطری و عقل و نُهی و دانش و استعداد طبیعی از مادون، دون و پست ترند اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ بلکه در قوای فطریه سبقت بر کلّ قبایل و طوایف داشته و دارند * و همچنین مملکت ایران بحسب اعتدال و مواقع طبیعیته و محاسن جغرافیا و قوّه انبائیّه منتهی درجه تحسین را داشته و لکن تفکر و تعمق باید و جهد و کوشش شاید و تربیت و تشویق و تحریص لازم و همت کامله و غیرت تاقه واجب * الان بین قطعات خمسّه عالم بحسب نظم و ترتیب و سیاست و تجارت و صناعت و فنون و علوم و معارف و حکمت طبیعیّه قطعۀ اروپ و اکثر مواقع امریک شهرت یافته * و حال آنکه در ازمنه قدیمه متوحّشترین طوایف عالم و جاهل و کاهلترین قبایل و امم بودند * حتی به لقب برابره که به معنی وحشی صرف باشد ملقب بوده‌اند * و از این گذشته از قرن خامس میلاد تا قرن خامس عشر که به قرون متوسطه تعبیر گشته در میان دول و ملل اروپ و قانع عظیمه و امور مغایره شدیده و حرکات موحشه و حوادث مدهشه بشأنی وقوع یافته که اهل اروپ آن قرون عشره را فی الحقیقه اعصار توحش می‌شمرند بناء علی ذلک فی الحقیقه اساس مدنیت و اصلاحات و ترقی در اروپ از قرن خامس عشر میلاد تأسیس شده و جمیع تمدن مشهود به تشویق و تحریص خردمندان و توسیع دائره معارف و بذل سعی و اظهار غیرت و اقدام و همت حاصل و میسر گشته * حال به فضل الهی و همت روحانیّه مظہر نبوت کلیّّه پادشاه معدلت پناه ایران سرادق عدل را بر آفاق ممالک کشیده و صبح نیات خالصه شهریاری از مشرق همم خیریه جهانبانی دمیده و اراده فرموده که در این مملکت عظیم المنقبه تأسیس اساس عدل و حقانیت و نشییدار کان معارف و مدنیت فرماید و

جمیع وسایل مابہ الترقی را از حیز قوه به مقام فعل آرد تا عصر
 تاجداری رشک اعصار سالفه گردد و تا به حال چون ملاحظه نمی شد
 که سروری که زمام کل امور در کف کفایت اوست و اصلاح حال
 جمهور منوط به همت بلند او چنانکه باید و شاید چون پدر مهربان در
 تربیت و مدنیت و راحت و آسایش افراد اهل مملکت سعی بلیغ را
 مجری فرماید و بر وجه مطلوب آثار رعیت پروری واضح و میرهن
 گردد * لہذا بنده و امثال این بنده ساکت بودند * ولکن حال چون
 مشہود ابصار اولی البصائر گشته کہ ذات خسروانہ به صرافت طبع ارادہ
 فرمودہ کہ تشکیل حکومت عادلانہ و تأسیس بنیان ترقی عموم تبعہ
 فرماید * لذائت صادقہ دلالت بر این اذکار نمود و عجب در اینست
 بجای آنکہ کل بہ شکرانہ این نعمت کہ فی الحقیقہ توفیقات رب العزۃ
 است قیام نمایند و بہ جناح ممنونیت و مسرت در هوای خوش شادمانی
 پرواز کنند و بہ در گاہ احدیت دعا و نیاز آرند کہ یوماً فیوماً این مقاصد
 خیریتہ شہریاری مُزداد گردد بالعکس بعضی نفوس کہ عقول و
 افکارشان بہ علل اغراض ذاتیہ مختل و روشنایی رأی و تصور ایشان بہ
 غبار خودپرستی و ظلمات منفعت شخصیتہ محجوب و مکدر * ہمتشان
 مصروف شہوات نفسیہ و غیرتشان محوّل بر وسایل ریاستہ * عَلم
 مغایرت برافراختہ و آغاز شکایت نمودہ اند و حال آنکہ تا بہ حال
 متشکی بودند کہ چرا پادشاہ بہ نفس نفیس خود در فکر خیر عموم و بہ
 تحزی راحت و آسایش جمهور نپردازد * حال کہ بہ این ہمت کبری
 قیام فرمودہ اعتراض دیگر کنند * بعضی گویند کہ این افکار جدیدہ
 ممالک بعیدہ است و منافی مقتضیات حالیہ و اطوار قدیمہ ایران *

و برخی بیچارگان ناس را که از اساس متین دین و ارکان شرع مبین
بیخبرند و قوه امتیازیه ندارند جمع نموده گویند که این قوانین بلاد
کفریه است و مغایر اصول مَرعیه شرعیه «وَمَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ»
(۹) قومی بر آنند که باید اینگونه امور اصلاحیه را بتانی شیناً فشیناً اجرا
نمود تعجیل جایز نه و حزبی بر آنند که باید تشبث به وسائلی نمود که
اهل ایران خود ایجاد اصلاحات لازمه سیاسته و معارف عمومیه و
مدنیت تامه کامله نمایند لزوم اقتباس از سایر طوایف نه. باری هر
گروهی به هوائی پرواز می نمایند * ای اهل ایران سرگردانی تا به کی و
حیرانی تا چند * و اختلاف آراء و مُضاددت بیفایده و بیفکری و
بیخبری تا چه زمان باقی، اغیار بیدار و ما به خواب غفلت گرفتار *
جمیع ملل در اصلاح احوال عمومیّه خود می کوشند و ما هر یک در
دام هوی و هوس خود مبتلا * دم به دم ما بسته دام نویم و خداوند
عالمیان شاهد و گواه این عبد است که در بسط این مضامین مقصد
مداهنه و جلب قلوب و چشم به مکافات خیریه از جهتی نداشته و
ندارم * بلکه ابتغاء لمرضات الله می گویم * نظر از عالم و عالمیان بسته
به صون حمایت حضرت احدیت التجاء نموده ام «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا
إِنْ أَجَرْتُمُونِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ» (۱۰) باری اشخاصی که گویند این افکار
جدیده موافق حال طوائف سائره است و به مقتضیات حالیه و روش
احوال ایرانیه مناسبتی ندارد * فی الجمله ملاحظه نمی نمایند که ممالک
سائره نیز در قرون سابقه بر این منوال بوده چگونه این ترتیب و تنظیم و
تشبثات مدنیه سبب ترقی آن ممالک و اقالیم گشته * آیا اهل اروپا از
این تشبثات ضری مشاهده نموده اند * و یا خود بالعکس به کمال علو

منزلت جسمانیته نائل گشتند * و یا آنکه چند قرن است که هیأت عمومیته ایران بر روش معلوم حرکت نموده و بر اصول معتاده مشی کرده چه فوائد و ترقی مشهود و حاصل شد * و اگر این امور تا به حال به محک تجربه نرسیده بود محتمل که محل توفهم بعضی نفوس کاهله گردد * یعنی اشخاصی که شعله نورانی عقل هیولائی در زجاجه فطریشان مخمود است * حال نه چنانست بلکه جزئیات این کیفیات تمدنیته در میمالک سائره مراراً و کراراً تجربه گشته و فوائدش درجه وضوح یافته که هر اعمای غیبی ادراک نموده * حال چشم اعتساف را بسته به نظر عدل و انصاف باید ملاحظه نمود که کدام یک از این اساس محکم متین و بنیان حصین رزین مابین مقتضیات حسنه حالیه و منافی لوازم خیریه سیاسیته ایران و مخالف صوالح مستحسنة و منافع عمومیته جمهور است آیا توسیع دایره معارف و تشییدار کان فنون و علوم نافع و ترویج صنایع کامله از امور مضرّه است زیرا که افراد هیأت اجتماعیه را از حیز اسفل جهل به اعلیٰ افق دانش و فضل متصاعد می فرماید و یا خود تأسیس قوانین عادلّه موافق احکام الهیه که کافل سعادت بشریه است و حقوق هیأت عمومیته را در تحت صیانت قویه محفوظ داشته این حرزیت حقوق عمومیته افراد اهلالی مباین و مغایر فلاح و نجاج است * و یا خود به عقل دوربین از قرائن احوال حالیه و نتایج افکار عمومیته عالم و قوعات از منة استقبالیه را که در حیز قوه است بالفعل ادراک نموده در امنیت حال استقبال بذل جهد و سعی نمودن منافی اطوار حکیمانه است؟ * و یا خود تشبث به وسائل اتحاد با امم مجاوره و عقد معاهدات قویه با دول عظیمه و محافظه علاقات و دادیه با دول متحابه و توسیع

دایره تجارت با امم شرق و غرب و تکثیر مدفوعات طبیعیته مملکت و تزئید ثروت امت مخالف عاقبت اندیشی و رأی مستقیم و منحرف از نهج قومست؟ * و یا خود حکام ولایات و نواحی مملکت را از حرزیت مطلقه سیاسیة «يَتَصَرَّفُ كَيْفَ يَشَاءُ»^(۱۱) باز داشته * به قانون حقانیت مقید و اجرائات قصاصینه چون قتل و حبس و امثالهما منوط به استیذان از دربار معدلت مدار و در مجالس عدلیته مفر سریر سلطنت بعد از تحقیق و تعیین درجات شقاوت و جنایت و قباحت جانی و اجراء ما یَسْتَحِقُّ مشروط به صدور فرمان عالی نمودن مخرب اساس رعیت پروری است؟ و یا خود سدا ابواب رشوت و برطیل که الیوم به تعبیر ملیح پیشکش و تعارف معبر سبب تدمیر بنیان معدلت است و یا خود هیأت عسکریه را که فی الحقیقه فدائیان دولت و ملتند و جانشان در کل احوان در معرض تلف از ذلت کبری و مسکنت عظمی نجات داده در ترتیب مآکل و مشاریشان و تنظیم البسه و مساکنشان کوشیده و در تعلیم فنون حربیه به صاحبان مناصب عسکریه و در تدارک اکمال مهمات و آلات و ادوات ناریه کمال سعی و اهتمام را مبذول داشتن از افکار سقیمه است * و اگر نفسی گوید که هنوز اصلاحات مذکوره چنانچه باید و شاید در حیز وجود نیامده اگر انصاف دهد این قصور از نتایج عدم اتحاد آراء عمومیّه و قلت همت و غیرت متنفذان و بزرگان مملکت صدور یافته این بسی میرهن و واضعست که تا جمهور اهالی تربیت نشوند و افکار عمومیّه در مرکز مستقیمی قرار نیابد و دامن عفت و عصمت افراد اولیاء امور حتی اهل مناصب جزئیّه از شائبه اطوار غیر مرضیه پاک و مطهر نگرده امور بر محور لائق دوران ننماید و انتظام

احوال و ضبط و ربط اطوار تا به درجه‌ای نرسد که اگر نفسی ولو کمال
 جهد مبذول نماید خود را عاجز یابد از اینکه مقدار رأس شعری از
 مسلک حقانیت تجاوز نماید اصلاح مأمول تام رخ نماید * و از این
 گذشته هر امر خیری که وسیله اعظم سعادت عالم باشد قابل سوء
 استعمال است * و حُسن و سوء استعمال بسته به درجات مختلفه افکار و
 استعداد و دیانت و حقانیت و علو همت و سمو غیرت متحیزان و
 متنفذان اهالی است * و فی الحقیقه آنچه بر نفس حضرت سلطان بود
 آن را جاری و ساری فرمود حال انجام امور و مصالح عباد در کف
 کفایت نفوس مجتمعه در مجالس افتاد و اگر آن نفوس به طراز عصمت
 و عفت مزین شوند یعنی اذیال مقدسه را به اشیای نالایقه نیالایند البته
 تأییدات الهیه آن نفوس را مبدأ خیرات عالم گرداند و آنچه مصلحت
 ناس است از لسان و قلم آن نفوس جاری فرماید و جمیع بلدان مملکت
 علیه ایران از انوار عدلیه آن نفوس نابته راسخه منور گردد بشانی که
 اشعه آن نور جمیع عالم را احاطه نماید « لَیْسَ هَذَا عَلَی اللَّهِ بِعَزِیزٍ »
 (۱۲) و الا البته نتایج غیر مقبوله مشهود شود * چنانچه در بعضی مدن از
 ممالک اجنبیه برآی العین مشاهده شد که بعد از تشکیل مجالس، آن
 جمع سبب پریشانی جمهور و آن اصلاحات خیریه سبب احداثات
 مضره شد * تشکیل مجالس و تأسیس محافل مشورت اساس متین و
 بنیان رزین عالم سیاست است و لکن از لوازم این اساس امور
 چندیست * اول آنکه باید اعضای منتخبه متدین و مظهر خشیه الله و
 بلند همت و عقیف النفس باشند * ثانیاً آنکه مطلق بر دقائق اوامر الهیه و
 واقف بر اصول مستحسنه مقننه مرعیه و عالم بر قوانین ضبط و ربط مهام

داخلیه و روابط و علاقات خارجیّه و متفتّن در فنون نافعۀ مدنیّه و قانع به
 مداخل ملکی خود باشند * و همچو گمان نرود که وجود چنین اعضائی
 مشکل و ممتنع است. به عنایات حق و خاصان حق و همت بلند اصحاب
 غیرت هر مشکلی آسان است و هر صعب مستصعبی اهُون از لِحَظَاتِ
 اُعین و انظار * و اما اگر اعضای مجالس بر عکس این قضیه کُون و نادان
 و بیخبر از قوانین حکومت و سیاست ممالک و بلدان و پست همت و
 بی غیرت، جاهل و کاهل و طالب منافع ذاتیه خود باشند ثمره و فوایدی
 بر تأسیس مجالس مترتب نشود * مگر آنکه زمان سابق اگر مسکین
 فقیری به جهت احقاق و تحصیل حقوق خود به شخص واحد هدیه ای
 تقدیم می نمود بعد باید کلّ اعضای مجلس را راضی کند و الا احقاق
 حقوق متصوّر نگردد * و چون نظر دقیق نمایند مشهود و معلوم گردد
 که علت عظمای جور و فتنه و عدم عدل و حقانیت و انتظام امور از قلت
 تدین حقیقی و عدم معارف جمهور است * مثلاً اگر اهالی متدین و در
 قرائت و کتابت ماهر و متفتّن باشند اگر مشکلی رخ نماید اولاً به
 حکومت محلّیه شکایت نمایند اگر امری مغایر عدل و انصاف بینند و
 روش و حرکت حکومت را مُنافی رضای باری و مُغایر معدلت
 شهریاری مشاهده کنند دآوری خود را به مجالس عالیّه رسانند و
 انحراف حکومت محلّیه را از مسلک مستقیم شرع مبین بیان کنند * و
 بعد مجالس عالیّه صورت استنطاق را از محل معلوم بطلبند البته آن
 شخص مشمول الطاف عدل و داد گردد * و لکن حال اکثر اهالی از قلت
 معارف زبان و بیانی که تفهیم مقاصد خویشتن نمایند ندارند و همچنین
 نفوسی که در اطراف و اکناف از وجوه و اکابر اهالی معدودند چون

بدایت تشکیلات و تأسیسات جدیده است از عدم ترقی در درجات
 عالیة معارف هنوز لذت حقانیت پروری و حلاوت معدلت گستری را
 نپوشیده و از معین عذب فرات صدق طوبیت و خلوص نیت ننوشیده * و
 کما هو حقّه ادراک نموده که اعظم شرف انسان و سعادت کلیّه عالم
 امکان عزت نفس و همت بلند و مقاصد ارجمند و عصمت فطریه و عفت
 خلقیه است بلکه بلنداختری و بزرگواری را در جمع زخارف دنیویّه
 بآئی نحو کان دانسته * حال قدری انصاف لازم است که انسان
 فی الجمله تفکر نماید پروردگار عالمیان، او را به فضل و موهبت
 کبری، انسان خلق فرموده و به خلعت «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ
 تَقْوِيمٍ» (۱۳) سرافراز داشته و به تجلیات رحمانیه از صبح احدیه
 مستشرق نموده و منبع آیات الهیه و مهبط اسرار ملکوتیه گشته * و در
 فجر ابداع به انوار صفات کامله و فیوضات قدسیه مستنیر شده حال
 چگونه این رداء مطهر را به کشفات اغراض نفسانیه بیالاید و این عزت
 جاوید را به دل شدید تبدیل نماید «أَتْرَعَمُ أَنْكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ
 أَنْظَوَى الْعَالَمِ الْأَكْبَرُ» (۱۴) و اگر مقصود اختصار و مراعات صد
 مقصد اصلی نبود مجملی از مسائل الهیه در بیان حقیقت انسانیه و علو
 منزلت و سمو منقبت بشریه مرقوم می شد «این زمان بگذار تا وقت دگر»
 در قطب امکان شأن اعظم و مقام اکبر ارفع افخم ظاهر او باطن او اولاً و
 آخراً انبیای الهی راست * و حال آنکه اکثرشان بحسب ظاهر جز فقر
 صرف نداشته * و کذلک عزت کلیّه اولیای حق و مقربان در گاه
 احدیت را مختص * و حال آنکه ابدأ در فکر غنای ظاهر خود نبودند و
 همچنین ملوک معدلت سلوکی که صیت جهانبانی و عدالت

آسمانی‌شان آفاق کائنات را فرا گرفته و آوازهٔ حقوق پروری و بزرگواری‌شان اقالیم سبعه را احاطه نموده در فکر توانگری و غنای فاحش ذاتی خود نبوده بلکه غنای جمهور رعایا را عین غنای خود شمرده * ثروت و وسعت عموم افراد اهالی را معموریت خزان سلطنت دانسته * افتخارشان به ذهب و فضّه نبوده بلکه به روشنایی رأی و بلندی همت جهان آرای بوده و همچنین وزرای مکرم و وکلای مفخّمی که رضای حق را بر رضای خود مقدم داشته و در فنون سیاسیه علم مهارت کلّیه را بر اتّلال حکمت حکومتیه برافراشته در انجمن دانش چون مصباح معارف افروخته و از اطوار و افکار و رفتارشان آثار دولتخواهی واضح و نتایج معموریت پروری لایح به وظیفهٔ زهیدهٔ خود قناعت نموده * روز و شب مشغول به تمشیت مهام امور و احداث و ایجاد وسایل ترقی جمهور بودند و به فکر ثاقب و رأی صائب دولت متبوعهٔ خود را مُطاع دول عالم و مقرّ سریر سلطنت را مرکز رتق و فتق عظام امور ملل و امم فرموده به وصول اعلیٰ مراقی مفخّرت ذاتیه و اشمی معارج حیثیت فطرینه متباهی گشتند و کذلک مشاهیر علمای نحاریر که به فضائل علمیّه و خصائل حمیده موصوف و به عروة الوثقای تُقیّی متشبّث و به ذیل هُدی متوسّل و متمسک و مرآت تخیلاتشان به صور معانی کلّیه مرتسم و زجاجهٔ تصوّراتشان از شمس معارف عمومیه مقتبس و در ایام و لیالی به تدقیق و تحقیق علوم نافع مشغول و به تربیت و تعلیم انفس مستعدّه متعلّمه مألوف * البته در مذاق عرفانشان گنج بادآورد خسروان به قطره‌ای از زلال معارف و بیان برابری نکند و قناطر مَقْطَرهٔ ذهب و فضّه با حل مسأله‌ای از مسائل غامضه مقابلی نماید لذلک

امور خارجه را چون ملاعب صبيان انگارند و كلفت زخارف زائده را لائق دونان و جاهلان شمردند چون طيور شكور به جوب چندی قناعت نموده نغمات حكمت و معارفشان حيرت بخش مدارك و شعور اجله فضلاى امم آفاق گردد و همچنين سروران خردمندان از اهالى و متحيزان متفقدان ولايات و نواحى كه از كان حكومت اند علو منزلت و سمو شأن و سعادتشان در خير خواهمى عموم و تفقد و تجسس وسائل عمار مملكت و ثروت و آسائش رعيت است * مثلاً ملاحظه نماييد كه اگر شخصى از اكابر ولايتى غيور و هوشمند و پاك دل و دانشمند و به فطانت فطريه موصوف و به ذكاء و درايست خُلقيته معروف و از ار كان هيات ولايت باشد حال عزت كليته و سعادت سرمديه و شأن و شرف دنيوى و اخرويش در چه چيز است * آيا در ملازمت صداقت و راستى و غيرت و حميت پرورى و ابتغاء مرضات الهى و استجلاب حُسن انظار خسروى و استرضاء خاطر جمهور اهالى است؟ * و يا خود به جهت آنكه در شام عيش مهيا و سفره مهنائى حاضر سازد؟ * در روز به تخریب وطن و بلاد و احراق قلوب عباد مشغول گردد و خود را در درگاه حضرت كبريا مردود و از دربار معدلت مدار مطرود و در نزد جمهور اهالى بدنام و ذليل نمايد * فو الله عظام باليه در قبور از چنين نفس و امثال او بهتر است چه فايده كه از موائد سمائيه خصائل انسانيه نچشیده و از چشمه صافى موهبت عوالم بشرية ننوشیده اند * و اين معلوم است كه مقصد از تأسيس اين مجالس عدل و حَقانيت است مجال انكار نه و لكن تا همت ار كان و اعضاى منتخبه چه به ظهور رساند * اگر به نيت خالصه موفق شوند البته نتايج مباركه و اصلاحات غير مترقبه حاصل

گردد * والا البته مُهْمَل و معوق ماند و امور بکلی مختل شود *

أَرَى الْآلِفَ بَانَ لَا يَقُومُ بِهَادِمٍ
فَكَيْفَ بِيَانِ خَلْفَهُ الْآلِفَ هَادِمٍ (۱۵)

باری از تفصیلی که بیان شد مقصود این بود که اقلاً معلوم گردد که عزت و سعادت و بزرگواری و منقبت و تلذذ و راحت انسان در ثروت ذاتیه خود نبوده بلکه در علو فطرت و سمو همت و وسعت معلومات و حل مشکلاتست فَنِعْمَ مَا قَالَ :

عَلَى نِيَابٍ لَوْ نِينَا عَ جَمِيعُهَا
بِقَلَسٍ لَكَانَ الْفَلَسُ مِنْهُنَّ أَكْثَرًا
وَفِيهِنَّ نَفْسٌ لَوْ يُفَاسُّ بِهَا
نُفُوسُ الْوَرَى كَانَتْ أَجَلًا وَ أَكْبَرًا (۱۶)

و بنظر این عبد چنان می آید که اگر انتخاب اعضای موقته در مجالس ممالک محروسه منوط به رضایت و انتخاب جمهور باشد احسن است * چه که اعضای منتخبه از این جهت قدری در امور عدل و داد را مراعات می نمایند که مبادا صیت و شهرتشان مذموم گردد و از درجه حُسن توجه اهالی ساقط شوند و همچو ظن و گمان نرود که مقصود از این کلمات مذمت غنا و مدح فقر و احتیاج است بلکه غنا منتهای ممدوحیت را داشته اگر به سعی و کوشش نفس خود انسان در تجارت و زراعت و صناعت به فضل الهی حاصل گردد * و در امور خیریه صرف شود و علی الخصوص اگر شخصی عاقل و مدبر تشبث به وسائلی نماید که جمهور اهالی به ثروت و غنای کلی برساند همتی اعظم از این نه * و عندالله اکبر مَثوبات بوده و هست * چه که این بلند همت

سبب آسایش و راحت و سدّ احتیاجات جمع غفیری از عباد حق گردد * ثروت و غنا بسیار ممدوح اگر هیأت جمعیت ملت غنی باشد و لکن اگر اشخاص معدوده غنای فاحش داشته و سایرین محتاج و مفتقر و از آن غنا اثر و ثمری حاصل نشود این غنا از برای آن غنی خسران مبین است * ولی اگر در ترویج معارف و تأسیس مکاتب ابتدائیه و مدارس و صنایع و تربیت ایتام و مساکین * خلاصه در منافع عمومیّه صرف نماید آن شخص **عِنْدَ الْحَقِّ وَ الْخَلْقِ** بزرگوارترین سُکّان زمین و از اهل اعلیٰ علیین محسوب * و اما حزبی که بر آنند این اصلاحات جدیده و تشکیلات سدیده بالقوه و بالفعل مغایر رضای پروردگار و منافی اوامر شارع مختار و مخالف اساس شرع متین و مباین سیرت حبیب رب العالمین است قدری تدبّر نمایند که این مخالفت از چه جهت است آیا مغایرتش از جهت اقتباس از ملل سائره است که به این واسطه وجه مشابهت حاصل **«وَمَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ»** (۱۷) وارد (اولاً) این امور ظاهره جسمانیّه اسباب تمدنیّه و وسایل معارف و فنون حکمت طبیعیّه و تشبّثات ترقی اهل حرف و صنایع عمومیّه و ضبط و ربط مهمّ امور مملکت بوده دخلی به اساس مسائل کلیه الهیه و غوامض حقایق عقاید دینیّه ندارد * و اگر گفته شود در این امور نیز اقتباس جائز نه این قول دلیل بر جهل و نادانی قائل است آیا حدیث مشهور **«أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالضَّيْنِ»** (۱۸) را فراموش نموده اند و این معلوم است که اهل صین در درگاه احدیّت از مردودترین ناس محسوب چه که عبده اصنام و غافل از عبودیت خبیر علام بوده اند * و اهل اروپا اقلاً از اهل کتاب و مقز و معترف به عزیز و هابند * و در آیه

مبارک «وَلْتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى» (۱۹) مصزح پس طلب علم و معارف از ممالک امت انجیل جائز و موافق تر است * حال چگونه تعلّم از عبده اوئان مقبول عندالله و تعلّم از اهل کتاب مبعوض در گاه کبریاست * و همچنین در غزوه احزاب ابوسفیان، بنی کنانه و بنی قحطان و بنی قریظه یهود را با خود متفق نموده با کافه طوایف قریش بر اطفاء سراج الهی که در مشکاة یثرب برافروخته بود قیام نمودند * و چون در آن زمان از یاج امتحان و افتتان از هر جهت به قوه شدید در هیوب بود بقوله تعالی «الْمَ أَحْسِبُ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (۲۰) و مؤمنین قلیل و اعداء به هجوم عمومی برخاسته خواستند که آفتاب مشرق حقیقت را به غبار ظلم و جوژ تیره گردانند حضرت سلمان به حضور مطلع وحی الهی و مهبط تجلیات فیض نامتناهی حاضر، عرض نمود که در ممالک فرسیه به جهت محافظت و صیانت خود از اعداء به اطراف مملکت حفر خندق نمایند * و این به جهت محافظه از هجوم بغتی بسیار موافق و مفید * آیا آن منبع عقل کلی و معدن حکمت و علم الهی فرمودند که این از عادات ممالک شرکیه کفریه مجوس است و اهل توحید را اتباع جائز نه و یا آنکه جمیع موحدین را سریعاً به حفر خندق امر فرمودند حتی به نفس مبارک آلت حفر را برداشته و به معاونت اصحاب و احباب قیام فرمودند * و از این گذشته در کتب کافه فرق اسلامیه از تواریخ و غیره که علمای عظام و مورخین فخرام تصنیف نموده اند مذکور که بعد از طلوع نیز آفاق از مشرق حجاز که فی الحقیقه از اشعه ساطعه اش هیأت عمومیّه امکان مستنیر و تغییر و تبدیل کلی در ارکان عالم به نزول

شریعت جدیدة الهیة و تاسیس مبانی حکم ربانیة پیدا شد * شریعت مقدسه سمائیة در بعضی احکام مطابق عادات مألوفة اهل جاهلیة نازل شد * از آن جمله حرمت و رعایت اشهر حرام و حرمت اکل لحم خنزیر و اعتبار شهور قمریه و اسمانشان و غیر از این امور کثیره ای است که بعینه و بعبارة از کتب نقل می شود « وَ كَانَتْ الْجَاهِلِيَّةُ تَفَعَّلُ أَشْيَاءَ جَاءَتْ شَرِيعةَ الْإِسْلَامِ بِهَا فَكَانُوا لَا يَتَنَكَّحُونَ الْأُمَّهَاتِ وَالْبَنَاتِ وَ كَانَ أَقْبَحُ شَيْءٍ عِنْدَهُمُ الْجَمْعُ بَيْنَ الْأَخْتَيْنِ وَ كَانُوا يَعْبُونُ الْمُتَزَوِّجَ بِأَمْرَةِ أَبِيهِ وَ يُسَمُّونَهُ الضَّيْرَ وَ كَانُوا يَحْجُونَ الْبَيْتَ وَ يَعْتَمِرُونَ وَ يُحْرِمُونَ وَ يَطُوفُونَ وَ يَسْعَوْنَ وَ يَقْفُونَ الْمَوَاقِفَ كُلَّهَا وَ يَرْمُونَ الْجِمَارَ وَ كَانُوا يَكْبِسُونَ فِي كُلِّ ثَلَاثَةِ أَعْوَامٍ شَهْرًا وَ يَغْتَسِلُونَ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ كَانُوا يُدَاوِمُونَ عَلَى الْمَضْمَضَةِ وَالْأَسْتِنْشَاقِ وَ فَرَّقِ الرَّأْسِ وَالسِّوَاكِ وَ تَقْلِيمِ الْأظْفَارِ وَ نَتْفِ الْأَبْطِ وَ كَانُوا يَقْطَعُونَ يَدَ السَّارِقِ الْيُمْنَى » (۲۱) حال نعوذ بالله می توان بخاطر آورد که چون در بعضی احکام شریعت غربا با عادات اهل جاهلیة که مطرود جمیع طوایف اند وجه مشابهت دارد نقصی وارد است و یا خود تصور می توان کرد که استغفر الله حق غنی مطلق اتباع آراء کفریة فرموده حکمت بالغة الهیة بسیار * آیا از قدرت حق بعید و ممتنع بود که شریعت مبارکه را من دون مشابهت عادتی از عادات امم جاهلیة نازل فرماید بلکه مقصود از این حکمت کلیة این بود که عباد از قیود تعصبات جاهلیة آزاد شوند * و این اقوالی را که الیوم وسیلة تخدیش اذهان و تشویش وجدان بیچارگان نموده بر زبان نرانند و لکن بعضی از نفوس که از حقائق کتب الهیة و جوامع صحف نقلیة و تاریخیة کما هی

اطلاع ندارند خواهند گفت که این کیفیات و عادات از سنن جلیله حضرت خلیل علیه السلام است و در میان اقوام جاهلیّه باقی و برقرار بود * و در مدلول آیه مبارکه «اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً» (۲۲) داخل لکن در جمیع کتب و صحف فرّق اسلامیّه این مسلم و مذکور است که احترام اشهر حرام و اعتبار اشهر قمریه و قطع یمین سارق از سنن حضرت خلیل علیه السلام نیست * و از این گذشته الان کتاب تورات موجود و شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام در او مذکور مراجعت کنند یقیناً خواهند گفت تورات نیز محرف است زیرا در آیه مبارکه وارد «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» (۲۳) و حال آنکه تحریف در مواضع معلومه واقع و در کتب علمیه و تفسیریه مذکور اگر به تفصیل این مسأله بپردازیم از مقصود اصلی تألیف این رساله بازمانیم لذا اختصار اولی * و دیگر آنکه در بعضی روایات مذکور که برخی اخلاق حسنه و شیّم مرضیه را از وحوش اقتباس کنید و عبرت گیرید * پس چون تعلم اخلاق حسنه از حیوان صامت جائز به وجه اولی از ملل اجنبیه که اقلاً از نوع انسان و به نفس ناطقه و قوه ممیزه ممتاز، اکتساب و اقتباس فنون جسمانیّه جائز * و اگر ملاحظه شود که در حیوانات این صفات ممدوحه خلقی است این اصول و اساس مدنیت و علوم و حکمت طبیعیّه در ممالک سائره به چه برهان می توان گفت که غیر خلقی است؟ «هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ قُلْ سُبْحَانَ اللَّهِ» (۲۴) و همچنین جمیع افاضل علمای متفنین و اکابر فقهای کاملین در بعضی فنونی که مبدء و مُبدع آن حکمای یونان چون ارسطو و غیره بودند تتبع نموده اند و اقتباس معارف حکمیه چون علم طب و ریاضی و جبر

و حساب را از کتب یونانیّه سبب فوز و فلاح شمرده‌اند چنانچه فنّ منطوق را کُلّ علما تتبّع و تدریس نمایند و حال آنکه مؤسس آن را از صابین می‌شمرند * و اکثری تصریح نموده‌اند که اگر عالم تحریری در فنون شتی مهارت کامله داشته لکن در فن منطوق تتبّع تمام نیافته اعتماد کلی بر اقوال و نتایج فکریّه و استنباط مسائل کلیّه او نه.

پس به این دلایل واضحه و براهین متقنه ظاهر و مبرهن گشت که اکتساب اصول و قوانین مدنیّه و اقتباس معارف و صنایع عمومیّه مختصراً « ما یتنفع به العموم » (۲۵) از ممالک سائره جائز تا افکار عموم متوجه این امور نافع گردد و به کمال همت بر اکتساب و اجراء آن قیام نموده تا به عون الهی در اندک مدتی این اقلیم پاک سرزور اقالیم سائره گردد * ای خردمندان به عین عقل و تدبّر ملاحظه نمایید آیا ممکن است که تفنگ و توپ عادی با تفنگ هنری مارتی و توپ کروپ مقابلی نماید؟ * حال اگر نفسی بگوید که ما را همین آلات ناریّه قدیمه موافقت لزوم به استحصال اسلحه و آلاتی که در ممالک اجنبیه ایجاد شده نه * آیا این قول را هیچ طفلی به سمع قبول استماع نماید * و یا آنکه ما تا به حال احمال امتعه و اجناس تجارویه را از مملکتی به مملکتی به واسطه حیوانات نقل می‌کنیم محتاج به کالسکه آتشی نبوده و نیستیم چه ضرور مشابهت به امم سائره بجویم * آیا این کلام قرین اذعان هیچ هوشیاری گردد * لا والله مگر آنکه نظر به بعضی اغراض که در قلوب خود کتمان نموده امور بدیهیه را انکار نمائیم * ممالک اجنبیه با آنکه در فنون و معارف و صنایع عمومیّه کمال مهارت را نائل مع ذلک از یکدیگر اقتباس می‌کنند * ممالک

ایرانیه که منتهی دوجہ احتیاج و اداشتہ چگونہ جائز است کہ مهمل و معطل بماند * و علمای بزرگوارى که سالک بر خط مستقیم و منهج قویم و واقف بر اسرار حکمت الهیہ و مطلع بر حقایق کتب مقدسه ربانیہ هستند و قلوب مبارکشان به حلیہ نقی متحلی و وجوه نضره شان به انوار ہدی روشن و منیر ملتفت احتیاجات حالیہ و ناظر بر مقتضیات زمانیہ هستند البتہ بہ کمال جد تشویق و تحریص بہ تمدن و معارف می نمایند «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» و «هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ» (۲۶) علما سراج ہدایتند بین ملاء عالم * و نجوم سعادتند مشوق و لائح از افق طوایف و اہم * سلسبیل حیاتند انفس میتہ جہل و نادانی را * و معین صافی کمالاتند تشنگان بادیہ نقص و گمراہی را * مطلع آیات توحیدند و مطلع بر حقایق قرآن مجید * طیب حافظ اند جسم معلول عالم را * و تریاق فاروق اعظمند ہیأت مسمومہ بنی آدم را * حصن حصین اند مدینہ عالم انسانیت را و کھف منیعند مضطربین و مضطربین جہالت را «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مِّنْ يَّشَاءُ» (۲۷) و لکن پروردگار عالمیان از برای ہر شیء و علامت و آثاری خلق فرمودہ و محک و امتحانی مقرر داشتہ عالم ربانی را کمالات معنویہ و ظاہریہ لازم و حُسن اخلاق و نورانیت فطرت و صدق نیت و فطانت و ذکاوت و فراست و نُہی و عقل و حجی و زہد و تقوی حقیقی و خشیۃ اللہ قلبی واجب * و الا شمع بی نور ہر چند بلند و قطور باشد حکم اعجاز نُخلِ خاویہ و حُشبُ مُسنَدہ داشتہ *

نازرا روئی بیاید همچوورد
 چون نداری گرد بدخونی مگرد
 زشت باشد روی نازیبا و ناز
 سخت باشد چشم نابینا و درد

در روایت صحیحیه وارد «وَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْعُلَمَاءِ صَانِئاً لِنَفْسِهِ حَافِظاً لِدِينِهِ وَمُخَالِفاً لِهَوَاهُ وَمُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ» (۲۸) و چون این کلمات مشرقه جامع جمیع شرایط علمیه است لهذا شرح مجملی در ترجمه این روایت مبارکه بیان می شود * و هر کس که دارنده این شؤونات رحمانیه و مظهر مدلول این روایت صحیحیه نبوده نسبت علم از او منقطع و منسلب و مطاعیت موحدین را لائق و سزاوار نه * اول کلمه این شرایط مقدسه صَانِئاً لِنَفْسِهِ است * و این معلوم است که مقصد حفظ نفس از بلایا و محن جسمانی نبوده * زیرا انبیاء و اولیاء کلاً و طرزاً معرض اعظم شدائد عالم و هدف سهام بلیات و اذیات ملل و امم گشته * به جهت خیر جمهور انفاق جان نموده به مشهد فدا به جان و دل شتافتند و به کمالات معنویه و صوریه هیأت عالم را به رداء جدید فضائل ذاتیه و شیم مرضیه اکتسابیه مزین فرمودند * بلکه مقصود اصلی حقیقی، صیانت از نقائص باطنیه و ظاهریه و اتصاف به اوصاف کمالیه معنویه و صوریه بوده * اول صفت کمالیه علم و فضلست * و جامعیت این مقام اعظم اقوام آگاهی کماهی بر غوامض مسائل الهی و حقائق حکم سیاسیة شرعیة قرآنی و مضامین سایر کتب سماوی و وقوف بر ضوابط و روابط ترقی و تمدن ملت باهره و اطلاع بر قوانین و اصول و رسوم و احوال و اطوار و قواء مادی و ادبی عالم سیاسی ملل سایره و

جامعیت فنون نافعه عصریّه و تبّع در کتب تاریخیّه اعصار سالفه ملل و دول است * چه اگر شخص عالم و قوف بر مضامین کتب مقدسه و جامعیت حکمت الهیه و طبیعیّه و علوم شرعیّه و فنون سیاسیّه و معارف عصریّه و اطلاع بر وقایع عظیمه قرون سالفه ملل و دول نداشته باشد عنداللزوم عاجز ماند و این منافی صفت جامعیت است * مثلاً عالم ربّانی اگر در محاوره با شخص مسیحی از الحان جلیل انجیل بیخبر باشد آنچه از حقایق فرقانیّه بیان نماید ابداً مسموع و مقبول آن شخص نیفتد * ولکن اگر آن شخص ملاحظه نماید که آنچه در دست اوست و مُشْتَنَد بر آن این عالم بزرگوار از قسّیسین امت انجیل آگاه تر و بر حقائق کتب مقدسه مطلق و داناتر است بالطبع آنچه بیان نماید قبول کند چه که جز اقرار مفزّی از برای او نه چنانچه رأس الجالوت چون به حضور آفتاب فلک عرفان و نیر اوج هدایت و ایقان حضرت رضا علیه السلام مشرف شد اگر در اسئله و اجوبه آن معدن علم به ادلّه و براهین مألوفه رأس الجالوت بیان نمی فرمودند اقرار و اعتراف بر بزرگواری آن حضرت نمی نمود * و از این گذشته عالم سیاسی رادو قوه اعظم اقوم لازم قوه تشریحیه و قوه تنفیذیه * مرکز قوه تنفیذیه حکومت است و مرجع قوه تشریحیه دانایان هوشمند * حال اگر این رکن رکن و اساس متین جامع و کامل نباشد چگونه فلاح و نجاح از برای هیأت ملت تصور گردد * ولکن چون این اوان چنین نفوس کامله جامعه نادرالوجود است و حکومت و هیأت ملت به انتظام حال در غایت درجه احتیاج لذا تأسیس هیأت علمیّه لازم که اعضای این مجلس هر چند نفس در فتنی از فنون مذکوره ماهر باشند و به اقدام و جهد بلیغ

در جمیع احتیاجات حالیه و استقبالیّه تفکر نموده امور را در نقطه اعتدال و مرکز مستقیمی مرکوز نمایند * اولاً چون تا به حال احکام شرعیّه را در مرافعات و محاکمات مدار معینی نبوده زیرا هر یک از علماء نظر به رأی و اجتهاد خود نوعی حکم می نمایند مثلاً دو نفس مرافعه می نمایند یکی از علماء حکم به مدّعی و دیگری به مدّعی علیه دهد بلکه احیاناً در ماده واحده دو حکم مخالف از یک شخص مجتهد صادر چه که اول چنان معلوم شده بود و حال چنین * و شبهه ای نیست که این امور سبب تشویش کافّه امور مهمّه واقع و از این فتور عظیمی در اساس هیأت اجتماعیّه طاری گردد * چه که هیچ یک از مدّعی و مدّعی علیه مایوس از دعوای خود نگشته مادام العمر مترصد اخذ حکم نانی مخالف حکم اول شده جمیع عمر خود را بر لجاج می گذارند و از اینکه اوقات خود را بکلی متوجّه معانده و منازعه می نمایند از امور نافعه خیریه و اشغال خود باز ماندند و فی الحقیقه این شخصین حکم میت را دارند * و حکومت و هیأت اجتماعیّه را ذره ای خدمت نتوانند * ولکن اگر حکم قاطعی در میان باشد دیگر محفوق محکوم ابداً امید استحصال امر نانی ندارد * لهدا راحت و آسایش جسته به اشغال و خدمات خود و غیر مشغول گردد نظر به اینکه اعظم وسیله آسایش و راحت اهالی و اکبر واسطه ترقی جمهور اعالی و آدانی این امر اهمّ اتم است * لذا باید علمایی که واقفند بر مسائل شرعیّه الهیه در این مجلس کبیر اولاً یک منهج قویم و صراط مستقیمی به جهت قطع دعوای عموم تعیین و تألیف نموده به امر حضرت سلطان در جمیع ولایات منتشر گردد و بر موجب آن حکم جاری شود بسیار این امر مهم را اهتمام لازمست و نانی

صفت کمالیه عدل و حقانیت است و آن عدم التفات و التزام منافع ذاتیه و فوائد شخصیه خود و بدون ملاحظه و مراعات جهتی از جهات بین خلق اجزاء احکام حق نمودن و نفس خود را چون افرادِ بندگانِ غنی مطلق شمردن و جز امتیاز معنوی در امری از امور تفرّد از جمهور نجستن و خیر عموم را خیر خویشان دانستن خلاصه هیأت جمعیت را بمنزله شخص واحد پنداشتن و نفس خود را عضوی از اعضای این هیأت مجسمه انگاشتن * و آلم و تأثر هر جزئی سبب تألم کل اجزاء هیأت بالبداهه تیقن نمودن است * و ثالث صفت کمالیه به صدق طویّت و خلوص نیّت به تربیت جمهور پرداخته در تعلیم معارف عمومیّه و تدریس علوم نافعّه و تشویق بر ترقیّات عصریه و تحرّیص بر توسیع دوایر صنایع و تجارت و ترغیب اتخاذ وسایل ثروت اهالی مملکت بذل جهد بلیغ و سعی منیع نمودنست چه که عموم ناس از این امور مهمّه که علّت مُزمنه هیأت اجتماعیه را بُرء فوریت بیخبرند * باید که علمای هوشمند و دانایان خردمند خالصاً مخلصاً لله به وعظ و نصیحت عموم برخیزند تا دیده اهالی از این کحل بینش معارف روشن و بصیر گردد زیرا الیوم ناس به ظنون و اوهام خود چنین تصور نموده اند که نفسی که موقن بالله و مؤمن به آیات و رسل و کتب و شرایع الهیه و مظهر خشیه الله است باید معطل و معوق بماند و به بطالت و بطائت ایام بگذراند تا از نفوسی عندالله محسوب گردد که از دنیا و مافیها گذشته دل به عالم اخروی بسته اند و از خلق بعید شده به حق تقرب جسته اند چون این بیان مفصلاً در این کتاب در موقع دیگر ذکر خواهد یافت * لهذا در این مقام ترک اولی * باری باقی صفات کمالیه خشیه الله و

محبة الله في مَحَبَّةِ عِبَادِهِ و حلم و سکون و صدق و سلوک و رحم و
 مروت و جلالت و شجاعت و ثبات و اقدام و جهد و کوشش و کرم و
 بخشش و وفا و صفا و حمیت و غیرت و همت و بزرگواری و
 حقوق پروری و امثال ذلک بوده * و فاقد این اخلاق حسنة انسانیة ناقص
 است و اگر حقائق هر یک از این صفات را بیان نمائیم « مثنوی هفتاد
 من کاغذ شود » و ثانی کلمه این شرایط مقدسه علمیه « حافظاً لدینہ »
 است و این معلوم است که مقصد از این کلمه مبارکه منحصر در
 استنباط احکام و مراعات عبادات و اجتناب از کبائر و صغائر و اجراء
 احکام شرعیّه و به این وسائط محافظه دین الله نمودن نبوده بلکه هیأت
 ملت را از کلّ جهات محافظه نمودن و در اعلاء کلمه الله و تکثیر
 جمعیت دینیّه و ترویج دین الهی و غلبه و استعلائش بر سایر ادیان از
 اتحاد جمیع وسائل و وسائط سعی بلیغ را مبذول داشتن است و
 فی الحقیقه اگر علمای اسلامیه در این امور چنانچه باید و شاید اقدام
 می نمودند تا به حال جمیع مثل عالم در ظلّ کلمه وحدانیت داخل
 می شدند و شعله نورانیّه « لِيُظهِرَهُ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا » (۲۹) چون آفتاب در
 قطب امکان ظالع و بر جمیع آفاق لائح می گشت * در قرن خامس
 عشر میلادی، لوطر، که اول یکی از اعضای اثنا عشر هیأت مذهبیه
 کاتولیک در مرکز حکومت پاپ بود و مؤخرأ مُخَدِّث مذهب
 پروتستان گشت در بعضی مسائل که عدم تجویز تزویج رهایین و تعظیم
 و تکریم صور حواریین و رؤسای سلف مسیحیین و عادات و رسوم
 مذهبیه زائده بر احکام انجیل با پاپ مخالفت نمود * با وجود آنکه در
 آن زمان اقتدار پاپ به درجه ای بود که کل ملوک اروپا از سطوتش

مترزلزل و مضطرب و ضبط و ربط امور مهمه قطعه اروپ در یمین قوت و قدرتش مودوع و مرتبط * ولکن چون در این مسائل که جواز تزویج رؤسای دینیّه و عدم سجود و تعظیم بر تمثال و صور معلقه در کنائس و ابطال عادات رسمیه زائده بر مضامین انجیل لوطر مُحَقِّق و مُحَقِّق بود و به وسائل لازمه ترویج تشبث نمود * در ظرف این قرون اربعه و کسری اکثر اهالی امریک و چهار خُمس قطعه آلمان و انگلیس و بسیاری از اهالی نمچه (خلاصه) تقریباً دویست و پنجاه کرور از مذاهب سائره نصاری در مذهب پروتستان داخل گشتند و هنوز رؤسای این مذهب به کمال همت در ترویجند * و حال در سواحل شرقیه افریک بظاهر حریت و آزادی سودان و زنگیان را وسیله نموده مکاتب و مدارس تاسیس کرده به تعلیم و تدریس و تمدین طوایف متوحشه صرفه افریک مشغولند و در باطن مقصد اصلیشان آنکه بعضی طوائف اسلامیّه زنگیان را داخل در مذهب پروتستان نمایند * هر طائفه ای در ارتفاع ملت خود مشغول و مادر خواب غفلت مدهوش ملاحظه نمایند که این شخص با وجود آنکه معلوم نبود به چه هوائی پرواز می کند و به چه مقصدی متحرک * به همت و غیرت رؤسای مذهبش چقدر ترویج شد * حال اگر ملت باهزه حق که مظهر تأییدات الهیه و مطلع توفیقات ربانیّه است اگر به همت تامّه و غیرت کامله مَتَوَسِّلًا اِلَى اللّٰهِ وَ مُنْقَطِعًا عَنَّا سیوا تشبث به وسائل ترویج نمایند و بذل سعی و اقدام کنند البته انوار حق مبین بر کل آفاق ساطع گردد * و بعضی نفوس که بر حقائق امور اطلاعی ندارند و نبض عالم در دستشان نه و ندانند که علت مزمنه بطلان را چه فاروق اعظم حقی لازم همچو گمان می کنند که ترویج به سیف

منوط است و به حدیث «أَنَا نَبِيُّ بِالسَّيْفِ» (۳۰) استدلال می نمایند * و حال آنکه فی الحقیقه اگر بنظر دقیق ملاحظه نمایند مشهود گردد که در این عصر سیف واسطه ترویج نه بلکه سبب وحشت و دهشت و اشمئزاز قلوب و نفوس گردد * و در شریعت مبارکه غزاهل کتاب را به قوه قاهره اجبار بر اقرار و ایمان جائز نه * و حال آنکه دلالت و هدایت، فریضه ذمت هر مؤمن موحد است و حدیث «أَنَا نَبِيُّ بِالسَّيْفِ» و كذلك حدیث «أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (۳۱) در حق مشرکین جاهلیه که از کثرت توخس و نادانی از درجه بشریت ساقط بودند وارد * چه که ایمانی که به ضرب سیف حاصل گردد بسیار بی اعتبار و به سبب امر جزئی منقلب به کفر و ضلال می شود چنانکه قبایل و طوائف اطراف مدینه منوره بعد از عروج آفتاب اوج نبوت به معارج «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» (۳۲) دوباره به دین جاهلیه برگشته مرتد شدند * و همچنین ملاحظه نمائید زمانی که نفعات قدسیه روح الله خطه فلسطین و جلیل و سواحل نهر اردن و جوانب اورشلیم را معطر ساخته و الحان جلیل انجیل به مسامع روحانیان در آمده در آن زمان کل قبایل و طوائف آسیا و اروپا و افریک و امریک و اقیانوس که جزائر بحر محیط است مجوس و بت پرست و غافل از خطاب یوم الست بودند * مفرّ و حدانیت و الوهیت جز ملت موسویه نبوده * بعد از بعثت انفاس طیبیه طاهره روح بخش آن حضرت در مدت سه سال حیات جاودانی بر اهالی آن دیار مبذول داشت و به وحی الهی امن اساس شریعت عیسویه که در آن عصر معجون بُرء الساعه هیأت معلوله بشریه بود تأسیس شد * اگر چه در

زمان آن حضرت انفس قلیله مقبل الی الله گشتند بلکه فی الحقیقه
 مؤمن موقن عبارت از دوازده نفر رجال حواریین و چند نساء بودند و
 یکی از حواریین که مستقی به یهودای اسخریوطی بود نیز مرتد شده
 یازده نفر باقی ماندند * باری بعد از صعود آن حضرت به افق عزت *
 این نفوس قلیله به اخلاق حسنه روحانیّه و روش و حرکات مقدسه
 رحمانیه مبعوث شده به قوه الهیه و نفوس مسیحایی به هدایت کل من
 علی الارض قیام نمودند و در آن زمان کل ملل اصنامیه و ملت یهود
 به کمال قوت و اهتمام بر اطفای سراج الهی که در زجاجه خطه اورشلیم
 مشتعل گشته برخاستند، **يُرِيدُونَ اَنْ يُظْفِرُوا نُوْرَ اللّٰهِ بِاَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبٰى
 اللّٰهُ اِلَّا اَنْ يُتِمَّ نُوْرَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ** (۳۳) و هر یک از این نفوس
 مبارکه را به بدترین عذابی شهید نمودند بلکه جسم مطهر بعضی را به
 ساطور قصابی ریزه ریزه نموده و در گلخنها بسوختند و بعضی اتباع و
 اشباع این اشخاص مقدسه را بعد از شکنجه و عذاب زنده زیر خاک
 دفن نمودند با وجود این عقوبات شدید ابداً در تبلیغ امر الله فتور ننموده
 بدون سلّ سیف و خراشیدن روی نفسی * بالاخره ملت عیسویّه عالم را
 احاطه نموده به قسمی که در قطعه اروپ و امریک از ادیان ساثره اثری
 باقی نماند و در آسیا و افریک و جزائر بحر محیط جم غفیری از اهالی
 الیوم در ظلّ انجیل داخلند * حال به این ادله واضحه لائحته ثابت و
 مبرهن گشت که ترویج دین الهی به کمالات انسانیّه و اخلاق حسنه و
 شیم مرضیه و روش و حرکت روحانیّه است * اگر نفسی به صرافت
 فطرت اقبال الی الله نماید مقبول در گاه احدیت بوده چه که این نفس از
 اغراض شخصیه و طمع منافع ذاتیه مبرا و به صون حمایت حق التجا

نموده * به صفت امانت و صداقت و پرهیزکاری و حقوق پروری و همت و وفا و دیانت و تقی بین خلق ظاهر گردد * و مقصود اصلی از انزال شرایع مقدسه سمائیه که سعادت اخروی و تمدن دنیوی و تهذیب اخلاق باشد حاصل گردد * و الا به ضرب سیف بظاهر مقبل و در باطن مغفل و مدبر گردند * در این مقام حکایتی که سبب عبرت کل گردد ذکر نمائیم * در تواریخ عربیه مذکور که قبل از بعثت نبوی علیه السلام نعمان بن منذر لخمی که یکی از ملوک عرب جاهلیه و مقر سریر سلطنتش مدینه حیره بوده روزی از کثرت تجرع اقداح مدام عقلش زائل و شعورش باطل گشت * در عالم شکر و بیهوشی به قتل خالد بن مضلل و عمر بن مسعود کلدیه که دو ندیم و انیس و در محفل انس یار و جلیسش بودند فرمان داد و چون از عالم مستی و شکر به هوش آمد به پرسش حال دو ندیم پرداخت * تفصیل واقعه را بیان نمودند بغایت محزون و دلخون شد * از حب شدید و تعلق خاطر عظیم که به این دو ندیم داشت بر مقابرشان دو بناو عالی مسمی به غریبان ساخته و به یادگار این دو ندیم یوم بؤس و یوم نعیم در هر سالی قرار داد و در این دوروز معلوم به حشمت تمام آمده مابین غریبان نشسته در یوم بؤس نظرش بر هر که افتادی بجان امان نیافتی و در یوم نعیم هر وارد و وافندی را مظهر احسان و عنایت بی نهایت ساختی و این قاعده و قانون مستمر و به یمین شدید مستحکم بود تا آنکه روزی پادشاه اسبی محمود نام سوار و به قصد شکار عزم صحرا نمود ناگاه از دور گوری به نظرش درآمد در عقب آن گور پادشاه اسب برانگیخت و تاخت تا از خیل و جیش خود دور شد و وقت بیگاه شد مأیوس گشت ناگاه سواد خیمه ای در بادیه

پیدا شد عنان بدان جانب معطوف داشت تا به در خیمه رسید فرمود مهمان می‌طلبید خداوند خیمه حنظله بن ابی غفراء طائی گفت بلی و استقبال نموده نعمان را فرود آورده و بازوجه خود گفت در ناصیه این شخص آثار بزرگی باهره تهیه ضیافتی کن و در مهمان نوازی همتی و غیرتی نمازن گفت گوسفندی داریم ذبح نما و من به جهت احتیاط چنین روزی قدری آرد ذخیره نموده‌ام پس حنظله گوسفند را دوشیده قدحی شیر نزد نعمان برده آنگاه گوسفند را ذبح نموده مانده‌ای ترتیب داد و آن شب را نعمان از محبت و الفت حنظله به کمال خشنودی و سرور بسر برد * و چون فجر طالع شد نعمان عزم عزیمت فرمود به حنظله خطاب نمود که تو در ضیافت و مهمان نوازی منتهای جوانمردی را آشکار نمودی من نعمان بن منذر و قدوم تو را به کمال اشتیاق منتظرم * مدتی گذشت تا آنکه قحط و غلاء عظیمی در دیار طی روی نمود حنظله به احتیاج شدید مبتلا شد بدین سبب به حضور پادشاه شتافت از غرائب اتفاقات یوم بؤس در پیشگاه حضور نعمان حاضر گشت پادشاه بغایت آزرده خاطر شده * آغاز عتاب نمود که چرا چنین روزی به حضور رفیق خود شتافتی که روز بؤس یعنی سختی است اگر امروز نظرم بر یگانه فرزندم قابوس افتد به جان امان نیابد اکنون حاجتی که داری بخواه. حنظله گفت از یوم بؤس بیخبر بودم و نعمت دنیا به جهت حیات و بقاست و چون مراد را این ساعت چشیدن کأس هلاک مقرر از خزائن ارض چه فائده متصور؟ نعمان گفت از این امر چاره نیست * پس حنظله بر زبان راند مرا چندان امان ده که به نزد عیال خود عودت نمایم و وصیت اجراء نمایم و در سال آینده یوم بؤس حاضر

گردم. نعمان ضامنی خواست که اگر در وعده مخالفت نماید ضامن را بقتل رساند حنظله متحیرانه به هر طرف نگرست * تا آنکه نظرش بر شریک بن عمرو و بن قیس شیبانی که یکی از خَدَّامِ نعمان بود افتاد و این ابیات را بخواند:

یا شَرِیکَا یا ابْنَ عَمْرُو
 هَلْ مِنْ المَوْتِ مَخَالَه
 یَا أَخَا کَمَلَه مَصَاب
 یَا أَخَا مَن لَّا أَخَالَه
 یَا أَخَا التُّعْمَانِ فِیکَ اَلْ
 یَوْمَ عَن شَیْخِ کَفَالَه
 اِنَّ شَیْبَانَ کَرِیمُ
 اَنْعَمَ الرَّحْمَنُ بِالَه

(۳۴)

شریک گفت ای برادر به جان جوانمردی نتوان نمود بیچاره متحیر ماند * پس شخصی که موسوم به فراد بن اجدع کلبی بود برخاست و کفالت نمود مشروط به اینکه اگر یومِ بؤسِ سنه آتیه حنظله را تسلیم ننماید هر حکم که پادشاه اراده فرماید در حق او جاری کند پس نعمان پانصد شتر به حنظله احسان نموده روانه ساخت. در سنه بعد روز بؤس چون صبح صادق از افق مشرق سر بر آورد نعمان با حشمت بی پایان بر عادت مألوفه توجه به محل غریبان نمود و فراد را به همراهی آورد تا معرض سخط پادشاهی گردد. ارکان دولت به شفاعت زبان گشودند * تا غروب مهلت خواستند که بلکه حنظله عودت نماید و پادشاه را مقصد

چنان بود که از جهت پاسِ محبتِ حنظله را به قتل ضامن از هلاکت نجات دهد. باری چون قریب به غروب شد فرادر ابرهنه ساخته تا گردن زنند ناگاه از دور سواری پدید شد که بسرعت تمام می تاخت. نعمان به سیّاف گفت منتظر چه هستی؟ وزرا گفتند شاید این سوار حنظله باشد چون نزدیک شد حنظله طائی بود. نعمان را آمدن او موافق نیفتاد گفت ای جاهل احمق با وجود آنکه از پنجه مرگ گریختی بار دیگر چرا در آویختی؟ حنظله گفت وفای به عهد زهر هلاهل هلاکت را در مذاق من شیرین و گوارا نمود * نعمان سؤال نمود باعث بر این حق گذاری و وفا پروری و مراعات عهد و پیمان چه امری بود؟ حنظله گفت اقرارم به وحدانیت الهیه و ایمانم به کتب مُنزله سماویّه * نعمان گفت به چه دین متدینتی؟ جواب داد که به نفس مسیحائی زنده و در صراط مستقیم روح الله پوینده ام. نعمان گفت نفحات قدسیه روح الله را بر مشام من عرضه کن. حنظله ید بیضای هدایت را از جیب محبته الله بر آورد انوار انجیل بر بصر و بصیرت حاضرین اشراق نمود و چون حنظله چند آیات الهیه از انجیل به الحان جلیل تلاوت نمود نعمان و جمیع وزرایش از بت و بت پرستی بیزار و در دین الهی ثابت و راسخ گشته بر زبان راندند که صد هزار افسوس که تا به حال ازین رحمت بی پایان غافل و محجوب و از این غمام فضل رحمن مایوس و محروم بودیم * و فوراً غریبان را خراب نموده از ظلم و اعتساف نادم و اساس عدل و انصاف را استوار نمود * حال ملاحظه نمائید که شخصی از اهل بادیه بحسب ظاهر گمنام و بی مقام چون به صفتی از صفات مخلصین ظاهر شد چنین پادشاه غیور را با جم غفیری از ظلمت شام ضلالت

نجات داده * به صبح هدایت دلالت نمود و از بادیة هلاکت بت پرستی
 خلاص نموده * به ساحل بحر وحدانیت الهیة وارد کرد و سبب ابطال
 چنین عاداتی که فی الحقیقه آفت جمعیت بشریت و مخرب بنیان
 مدنیت است گردید * تفکر و تعمق لازم و تعقل و تدبّر واجب است *
 خلاصه قلب در منتهی درجه احزان و تأسف که از هیچ وجه متوجّه
 عموم را متوجّه آنچه الیوم لائق و سزاوار است نمی بیند شمس حقیقت
 بر کلّ آفاق مُشرق و مادر ظلمات هوای خود گرفتار و بحر اعظم از کل
 جهات متموج و ما از تشنگی سوخته و افسرده و ناتوان موائد الهیة از
 سماء احدیت نازل و مادر مفازة قحط سرگشته و حیران « من میان
 گفت و گریه میتنم » و از جمله اسباب کلیه که سبب اجتناب ادیان سائره
 به تدین به دین الهی گشته تعصب و حمیت جاهلیه است * مثلاً
 ملاحظه فرمایند که خطاب الهی به جمال نورانی و فلک رحمانی سرور
 اهل عالم « وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ » (۳۵) وارد و به مدارا و ملایمت
 مأمور چنانچه آن شجره مبارکه « لِأَشْرَفِيهِ وَ لِأَغْرَبِيهِ » نبوت ظلّ الطاف
 بی نهایت را بر سر عموم اهل عالم افکنده و به ملاطفت کبری و خلق
 عظیم رفتار و حرکت می فرمودند و همچنین حضرت موسی و حضرت
 هارون علیهما السلام در خطاب و عتاب به فرعون ذی الأوتاد به امر
 « قَوْلًا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا » مأمور با وجود شهرت سیر خیریه انبیاء و اولیاء الهی
 که فی الحقیقه در جمیع مراتب هیأت بشریه را تا قیام الساعه اسوه
 حسنه است * مع ذلك بعضی از این تلطفات و تعطفات فوق العاده غافل
 و محجوب و از حقائق کتب مقدسه الهیة محروم و مهجور گشته * از
 اهل سائر ادیان کمال اجتناب و احتراز را مجری و ابدأ تعارفات عادیه را

نیز جائز نمی‌دانند * با وجود عدم جواز الفت و معاشرت چگونه می‌توان نفسی را هدایت نموده از ظلام فانی لا به صبح نورانی الا منور فرمود و از اسفل جهل و ضلال به صعود اعلیٰ افق علم و هدیٰ تشویق و تحریص نمود * حال به عین انصاف ملاحظه نمایید که اگر حظله با نعمان ابن منذر با کمال محبت و صداقت و مهربانی و مهمان پروری حرکت نمی‌کرد آن پادشاه و جم غفیر از مشرکین را به وحدانیت الهی چگونه مقرر و معترف می‌گردانید * اجتناب و احتراز و خشونت سبب اشمئزاز قلوب و نفوس گردد و محبت و ملاحظت و مدارا و ملایمت سبب اقبال نفوس و توجه قلوب شود * اگر شخصی از مؤمنین موحدین در حین ملاقات با نفسی از ملل اجنبیه اظهار احتراز نماید و کلمه موحشه عدم تجویز معاشرت و فقدان طهارت را بر زبان راند آن شخص اجنبی از این کلمه چنان محزون و مکدر گردد که اگر شق القمر نیز بیند اقبال به حق ننماید و ثمره اجتناب این باشد که اگر در قلب آن شخص توجه قلبی الی الله بوده از آن نیز پشیمان گشته بکلی از شاطیٰ بحر ایمان به بادیه غفلت و بظلان فرار نماید و چون به ممالک و وطن خود رسد در جمیع روزنامه‌ها درج نماید که فلان ملت در شرایط انسانیت به منتهی درجه قصورند * اگر قدری تفکر در آیات و بینات قرآنیّه و روایات مأثورّه از نجوم سماه احدیت نمائیم معلوم و مبرهن گردد که اگر نفسی به صفات ایمانیّه متصف و به اخلاق روحانیّه متخلق باشد مظهر رحمت منبسطه الهیه است برای کلّ ممکنات و مشرق الطاف رحمانیه است به جهت کل موجودات * چه که صفات مقدسه اهل ایمان عدل و انصاف و بردباری و مرحمت و مکرمت و حقوق پروری و صداقت و امانت و

وفاداری و محبت و ملاطفت و غیرت و حمیت و انسانیت است * پس اگر نفسی فی الحقیقه پاک و مقدس باشد متشبث به وسائلی شود که جلب قلوب کلّ ملل عالم نماید و به صفات حقّ جمیع عالم را به صراط مستقیم کشاند و از کونر حیات ابدیه چشاند * حال ما از جمیع امور خیریه چشم پوشیده سعادت ابدیه جمهور را فدای منافع موقتّه خود می‌نماییم و تعصب و حمیت جاهلیّه را وسیله عزّت و اعتبار خویشتن می‌شمریم، به این قناعت نموده به تکفیر و تدمیر یکدیگر می‌کوشیم و چون خواهیم که اظهار معرفت و دانایی و زهد و ورع و تقوای الهی نمائیم به طعن و سبّ این و آن پردازیم که غفیده فلان باطل است و عمل فلان ناقص. عبادت زید قلیل است و دیانت عمرو ضعیف * افکار فلان مشابه اطوار فرنگ است و اسرار فلان متوجه نام و ننگ * صف جماعت دوش پیوسته نبود و اقتدای به شخص دیگر جائز و شایسته نه * در این ماه شخص تو انگری به حدائق باقیه نشافت * و خیرات و مبراتی در پیشگاه مسند پیغمبری حاضر نگشت * بنیان شریعت خراب شد و اساس دیانت تار و مار * بساط ایمان منظوی شد و اعلام ایقان مخفی گشت * عالم به ضلالت افتاد و در ردّ مظالم فتور و رخاوت حاصل شد * روزها و ماهها بسر آمد * و عقار و ضیاع در دست مالک سال گذشته باقی ماند * در این شهر هفتاد حکومت مختلفه مرتب بود * و حال روز بروز قلت یافته بیست و پنج حکومت یادگار ماند * روزی دویست احکام متضاده و فتاوای متباینه از یک مصدر ظاهر و حال تجاوز از پنجاه نمی‌نماید * جمّ غفیری از عبادالله به جهت محاکمه سرگردان و حال در مأمن راحت مستریح و در امان، یک روز مدعی

مغلوب و مدعی علیه غالب و روز دیگر مدعی غالب و مدعی علیه مغلوب * حال این مسلک مستقیم نیز متروک شد * این چه دیانت کفریه است و این چه ضلالت شرکینه * اوویلا و اشریعتا و ادینا و امصیبتا * ای برادران مؤمنین! زمان زمان آخر است و روز قیامت نزدیک * باری به اینگونه کلمات تخدیش اذهان بیچارگان اهالی و تشویش قلوب در ماندگان مساکینی می شود که از حقایق امور و اساس این اقوال خیر ندارند و نمی دانند که صد هزار اغراض نفسانیّه در تحت نقاب اقوال تعصیبه بعضی مستور * لهذا گمان می کنند که قائل را غیرت دینیّه و خشیه الله بر آن داشته و حال آنکه قائل چون در آبادی عموم خرابی خصوصی خود را می بیند فریاد کند و در بینایی دیگران کوری خود را مشاهده می نماید ناله و فغان آغاز کند لکن دیده بصیرت لازم که ادراک کند اگر این قلوب مظهر خشیه الله بود البتّه رائحه طیبه اش چون مشک جان عالم را معطر می نمود هیچ امری در عالم بمجزد قول تصدیق نشود *

ورنه این جفدان دغل افروختند

بانگ بازان سفید آموختند

بانگ هدهد گریاموزد قطا

راز هدهد گوو پیغام سبا

و علمای ربّانی که از کتاب وحی الهی استنباط معانی و معارف و حکم نامتناهی نمودند و قلب منیرشان مهبط الهام غیبی ربّانیست البتّه تفوق ملت بیضای حق را بر جمیع ملل در کلّ مراتب به کمال جد و جهد طالب و در تشیث و سایل ما به الترقی به منتهای همت ساعی و مجاهد *

و اگر نفسی از این مقاصد خیریه غافل البته مقبول در گناه احدیّت نبوده بلکه در کمال نقص به هیأت تامّه ظاهر و در منتهای فقر به کلمه غنا ناطق *

گر ضریری لَمْتُر است و تیز خشم
گوشت پارش دان که او را نیست چشم
از مقلّد تا محقق فرقه‌هاست
کین چه داود است و آن دیگر صداست

علم و دانش و پاکی و زهد و ورع و آزادگی به هیأت و لباس نبوده و نیست * در زمان سیاحت کلمه مبارکه‌ای از شخص بزرگواری استماع نمودم که تا به حال شیرینی آن کلمه از کامم نرفته و آن اینست * نه هر عمامه‌ای دلیل زهد و علمست * و نه هر کلاهی علت جهل و فسق * ای بسا کلاه که عَلمِ علم برافراخت * و ای بسا عمامه که حکم شرع برانداخت * و کلمه نالت از این کلمات مقدسه کلمه «مُخَالِفًا لِهَوَاهُ» وارد * چقدر این عبارت شامل معانی جلیله است. از جوامع الکلم و عبارات سهل ممتنعست است اساس اخلاق ممدوحه انسانیت است * و فی الحقیقه این کلمه شمع عالم و بنیان اعظم اخلاق روحانیّه نورانیّه بنی آدم است * مُعَدِّلِ کُلِّ اخلاق و سبب اعتدال حقیقی تمام شیم مرضیه انسانیت * چه که هوای نفس آتشی است که صدهزار خرمن وجود حکمای دانشمند را سوخته و دریای علوم و فنونشان این نار مشتعله را مخمود نموده * و چه بسیار واقع که نفسی به جمیع صفات حسنه انسانیه آراسته و به زیور عرفان پیراسته لکن اِتِّبَاعِ هَوَى شِيمِ مرضیه آن شخص را از هیأت اعتدال خارج نموده، در حیز

افراط انداخت * نیت خالصه را به نیت فاسده تبدیل نمود * و همچنین اخلاق در مواضع لائقه ظاهر نگشت بلکه به قوت هوی و هوس از مسلک مستقیم نافع منحرف به منهج غیر صحیح مضر متحوّل گشت * اخلاق حسنه عندالله و عند مقربین در گاهش و نزد اولی الالباب مقبول و ممدوح ترین امور * لکن به شرط آنکه مرکز سنوحش عقل و دانش و نقطه استنادش اعتدال حقیقی باشد * و اگر حقائق این امور کما هو حقّه بیان گردد کار به تطویل انجامد و موضوع و محمول از میان برود * باری در این بحر هائل هوی کلّ طوایف اروپ و با این همه تمدن و صیبتها هالک و مستغرق و از این جهت کلّ قضایای تمدنیّه شان ساقط نتیجه است * بعضی از این کلمه تعجب نمایند و استیحا ش نفرمایند چونکه مقصد اصلی و مطلب کلی از بسط قوانین اعظم و وضع اصول و اساس اقوم جمیع شوون تمدن سعادت بشریه است و سعادت بشریه در تقرب درگاه کبریا و راحت و آسایش اعلی و ادنی از افراد هیأت عمومیّه است و وسائل عظیمه این دو مقصد اخلاق حسنه انسانیت است * و تمدن صوری بی تمدن اخلاق حکم «أضغاث أخلام» داشته و صفای ظاهر بی کمال باطن «کسراب بقیعة یحسبهُ الظمآن ماء»^(۳۶) انگاشته گردد * زیرا نتیجه ای که رضایت باری و راحت و آسایش عمومیست از تمدن ظاهر صوری بتمامه حاصل نشود * و اهالی اروپ در درجات عالیّه تمدن اخلاق ترقی ننموده اند چنانچه از افکار و اطوار عمومیّه ملل اروپ واضح و آشکار است * مثلاً ملاحظه نماید که الیوم اعظم آمال دول و ملل اروپ تغلب و اضمحلال یکدیگر است و در کمال کوره باطن به اظهار منتهی درجه الفت و محبت

و اتحاد مشغول و قضیه مشهورهٔ پادشاه آشتی و آسایش پرور در تدارک مهمات حربیه و از دیاد قوهٔ عسکریه بیشتر از ملوک جنگ آور بذل جهد بلیغ می نمایند چه که صلح و آشتی من دون قوهٔ شدیدیه میسر نگردد * در ظاهر بهانه نموده لیلاً و نهراً اجمیعاً به اعظم جد و جهد در تدارکات حربیه می کوشند و اهالی مسکین آنچه به عرق جبین پیدا کرده اکثرش را باید انفاق این راه کنند و چقدر آلاف از نفوس که صنایع نافعه را ترک نموده شب و روز به کمال همت در ایجاد آلت مضرةٔ جدیدیه که بیشتر از پیشتر سبب سفک دماء ابناء جنس است مشغولند * و هر روز آلت حراقةٔ جدیدیه احداث و ایجاد می کنند * و دول مجبور بر این گردند که آلات حربیهٔ قدیم را ترک نموده در تدارک آلات جدیدیه کوشند * چه که آلات حربیهٔ قدیم با آلات حربیهٔ جدیدیه مقاومت ننماید * چنانچه در این ایام که سنهٔ هزار و دویست و نود و دو هجریست در ممالک آلمان صنعت تفنگ جدیدی و در ممالک نمجه ایجاد توپ نحاسی تازه‌ای نموده‌اند که از تفنگ هتری مارتی و توپ کروپ آتش بارتر * و در هدم بنیان انسانی شدیدتر و سریع‌التأثیرتر است * و این مصارف باهظه را باید که رعایای فلک زده تحمل نمایند * حال انصاف دهید که این تمدن صوری بدون تمدن حقیقی اخلاقی سبب آسایش و راحت عمومی و وسیلهٔ اجتلاب مرضات الهی است و یا خود مخرب بنیان انسانیت و مدقیر ارکان آسایش و سعادت است * در سنهٔ هزار و هشتصد و هفتاد میلادی که محاربه بین آلمان و فرانسه واقع شد از قرار مشهور ششصد هزار نفس در میدان مهاجمه و مدافعه مایوس و مقهور کشته گشتند * چه بسیار

بنیان خاندانها که از اساس منهدم شد * و چه بسیار مدن در شام در
 منتهای معموریت بود و بامداد عالیها ساقلها گشت چقدر اولاد صغار که
 یتیم و بی پرستار ماندند * و چقدر پدران و مادران سالخورده ثمره
 زندگانیشان، جوانان نورسیده را در خاک و خون غلطان و مرده دیدند *
 و چقدر نساء که بی رجال و دستگیر ماندند * و همچنین کیفیات
 احراق کتابخانه‌ها و بعض ابنيه جسيمه فرانسه و آتش زدن دارالشفای
 عسکرته با جمیع عساكر مجروحه مريضه و وقایع مؤلمه و حرکات
 موحشه طایفه کومون و حوادث مدهشه اختلاف و تحزب جمعیات
 متضاده متفانله در پاریس و منازعه و عدوان مابین رؤسای دینیّه
 کاتولیک و حکومت آلمان و ظهور فتنها و فسادها و تدمیر بلاد و اوطان
 و خونریزی میان حزبین جمهوریت و دون کارلوس در اسپانیا *
 خلاصه از اینگونه وقایع که دلالت بر عدم تمدن اخلاق طوایف اروپ
 می نماید بسیار * و این عبد چون هتک جهتی را مقصود نداشته لهذا به
 چند کلمه اختصار نموده حال واضحست که شخص عاقل بصیر و
 عارف خبیر تصدیق اینگونه امور نماید آیا طوایف و قبایلی که مغایر
 شیم حسنه عالم انسانی اینگونه امور موحشه در مابینشان جاری است
 چگونه سزاوار است که ادعای تمدن حقیقی کامل تام نمایند *
 علی الخصوص که نتیجه‌ای از این امور مأمول نه الا تغلب و تسلط موقت
 حالی و چون این نتیجه باقی و پایدار نه لهذا نزد اولی الالباب تقید و
 اهتمام را سزاوار نیست * در قرون سالفه کراراً و مراراً حکومت آلمان
 غالب بر فرانسه گشت و همچنین سلطنت فرانسه دفعات عدیده بر اقلیم
 آلمان حکمرانی نمود حال جائز که ششصد هزار نفوس مسکین از

بندگان پروردگار فدای این نتایج و منافع موقتۀ صوریّه گردد؟ لا والله بلکه اطفال نیز ادراک مضرت اینگونه امور بنمایند و لکن متابعت هوی صد هزار حجاب از دل بر دیده افکند و بصر و بصیرت هر دو نابینا گردد *

چون غرض آمد هنر پوشیده شد

صد حجاب از دل بسوی دیده شد

بلی تمدن حقیقی وقتی در قطب عالم عَلم افرزد که چند ملوک بزرگوار بلندهمت چون آفتاب رخشنده عالم غیرت و حمیت به جهت خیریت و سعادت عموم بشر به عزمی ثابت و رأی راسخ قدم پیش نهاده * مسأله صلح عمومی را در میدان مشورت گذارند و به جمیع وسایل و وسایط تثبیت نموده عقد انجمن دول عالم نمایند و یک معاهده قویّه و میثاق و شروط محکمۀ نایبه تأسیس نمایند و اعلان نموده به اتفاق عموم هیأت بشریّه مؤکد فرمایند * این امر اتم اقوم را که فی الحقیقه سبب آسایش آفرینش است کلّ سکان ارض مقدس شمرده * جمیع قوای عالم متوجه نبوت و بقای این عهد اعظم باشند و در این معاهده عمومیّه تعیین و تحدید حدود و ثغور هر دولتی گردد * و توضیح روش و حرکت هر حکومتی شود * و جمیع معاهدات و مناسبات دولیّه و روابط و ضوابط مابین هیأت حکومتیّه بشریّه مقرر و معین گردد * و کذلک قوه حربیّه هر حکومتی بحدی معلوم مخصص شود * چه اگر تدارکات محاربه و قوه عسکریّه دولتی از دیاد یابد سبب توهم دول سایره گردد * باری اصل مبنای این عهد قویم را بر آن قرار دهند که اگر دولتی از دول من بعد شرطی از شروط را فسخ نماید کلّ دول عالم بر

اضمحلال او قیام نمایند بلکه هیأت بشریه به کمال قوت بر تدمیر آن حکومت برخیزد * اگر جسم مریض عالم به این داروی اعظم موفق گردد البته اعتدال کلی کسب نموده به شفای باقی دائمی فائز گردد * ملاحظه فرمایید که اگر چنین نعمتی میسر شود هیچ سلطنت و حکومتی محتاج تهیه و تدارکات مهمات جنگ و حرب نباشد * و مضطرّ به اصطناع آلات حربیه جدیده به جهت مقهوریت نوع انسان نگردد * بلکه به عسکر قلبی که سبب تأمین مملکت و تأدیب اهل فساد و شقاوت و منع فتن داخلیه است محتاج و بس * از این جهت اولاً بندگان الهی عموم اهالی از تحمل انتقال مصارف باهظّه حربیه دول راحت و مستریح شوند * نانیاً نفوس کثیره اوقات خود را دائماً در اصطناع آلات مضرّه که شواهد درندگی و خونخواری و منافی موهبت کلیّه عالم انسانی است صرف نمایند بلکه در آنچه سبب آسایش و حیات و زندگی جهانیانست کوشیده سبب فلاح و نجاح نوع بشر گردند و عموم دول عالم به کمال عزّت بر سریر تاجداری مستقر و کافّه قبایل و امم در مهد آسایش و راحت آرمیده و مستریح شوند * و بعضی اشخاص که از همم کلیّه عالم انسان بیخبرند این امر را بسیار مشکل بلکه محال و ممتنع شمرند نه چنانست بلکه از فضل پروردگار و عنایت مقرّبین در گاه آفریدگار و همت بیهمتای نفوس کامله ماهره و افکار و آراء فرائد زمانه هیچ امری در وجود ممتنع و محال نبوده و نیست. همت همت، غیرت غیرت لازمست. چه بسیار امور که در ازمنه سابقه از مقوله ممتنعات شمرده می شد که ابداً عقول تصور وقوع آن را نمی نمود * حال ملاحظه می نمایم که بسیار سهل و آسان گشته و این

امر اعظم اقوم که فی الحقیقه آفتاب انور جهان مدنیت و سبب فوز و فلاح و راحت و نجاح کل است از چه جهت ممتنع و محال فرض شود * و لابد بر اینست که عاقبت شاهد این سعادت در انجمن عالم جلوه گر گردد * چه که آلات و ادوات حربیه بر این منوال به درجه‌ای رسد که حرب به درجه ما لایطاق هیأت بشریه واصل گردد * از این تفصیل مشروح گذشته مبرهن است که شرف و بزرگواری انسان به خونخواری و تیزچنگی و تدمیر مداین و ممالک اجنبی و تبخیر و اهلاك جیوش و اهالی نبوده بلکه سبب بلنداختری و جوان بختی، صیت عدالت پروری و دلجویی عموم رعایا از اعلالی و ادانی و تعمیر ممالک و مُدُن و قُرئ و حوالی و نواحی و ترفیه و ترویج بندگان الهی و وضع اسس اساس اصول ترقی و توسیع حال جمهور و تزئید ثروت و غنای عمومیست * ملاحظه فرمایید که در امکان چه بسیار ملوک جهانگیر بر سریر کشورستانی مستقر گشتند * از آن جمله هلاکوخان و امیر تیمور گورکان که فی الحقیقه قطعه عظیمه آسیا را در قبضه تصرف آوردند و اسکندر رومی و ناپلئون اول که دست تطاول را بر سه قطعه از قطعات خمسّه عالم گشودند آیا چه ثمره‌ای از این فتوحات جسیمه مترتب شد؟ مملکتی معمور گشت و یا خود سعادت منظر آمد؟ سبب استقرار سلطنت شد * و یا باعث انقراض حکومت از آن خاندان گردید * هلاکوی چنگیز جنگ انگیز از جهانگیریش ثمره‌ای مشهود نشد * جز آنکه قطعه آسیا از نائره حروبات شدیدة چون تل خاکستر گشت و امیر تیمور از کشورستانی بغیر از تشتت جمعیت عالم و تخریب بنیان بنی آدم نتیجه‌ای حاصل نکرد * و اسکندر رومی از

فتوحات عظیمه‌اش جز سقوط پسرش از سریر تاجداری و تغلب
 فِلسَقوس و بظلمیوس بر کل ممالکش فائده‌ای مشاهده نشد و ناپلئون اول
 از ظفر بر ملوک اروپا الا تخریب ممالک معموره و تدمیر نفوس عامه و
 استیلاء تزلزل و اضطراب شدید در قطعه اروپا و اسیری نفس خود در
 انجام ایام فوایدی نیافت * این آثار ملوک جهانگیر * و لکن قدری در
 فضائل و خصائل حمیده و عظمت و بزرگواری شأن شهریار عادل
 انوشیروان باذل تأمل نمایید که آن سرور دادپرور در زمانی بر سریر
 جهانبانی مستقر شد که بنیان قوی الارکان سلطنت ایران را از هر جهت
 خلل و فتور طاری شده بود به عقل خداداد تأسیس عدل و داد نموده
 بنیان ظلم و بیداد را قلع و قمع و هیأت پریشان ایران را در ظل جناح
 سلطنتش جمع فرمود در مدتی قلیله ممالک پزمرده ویران ایران به پرتو
 حیات بخش توجهاتش زنده و برازنده‌ترین ممالک معموره مسکونه
 گشت قوای متحلله حکومت را تکرار اعاده و مُزداد و صیت عدل و
 انصافش آفاق اقالیم سبعة را احاطه نمود * جمهور اهالی از حسیض
 ذلت و فلاکت به اوج عزت و سعادت صعود نمودند * با وجود آنکه از
 ملت مجوس بود صدر آفرینش شمس حقیقت آسمان نبوت به کلام
 مبارک «إِنِّیْ وَوَلَدْتُ فِیْ زَمَنِ مَلِکِ عَادِلٍ» (۳۷) ناطق گشتند و اظهار
 مسرت از ولادت در زمان حکومت او فرمودند حال آن بزرگوار آیا به
 سیرِ مرضیه به این مقام بلند اعلیٰ فائز گشت یا خود به جهانگیری و
 خونریزی * ملاحظه فرمایید که در قطب ابداع به چه شانی مفتخر و
 متباهی گشت که آوازه بزرگواریش در جهان فانی جاوید و باقی ماند و
 به حیات ابدیه موفق گردید * و اگر به بیان زندگی دائمی بزرگواران

بپردازیم کار این مختصر به مطول انجامد و چون واضح و مبرهن نیست که از قرائت این کتاب تأثیر فواید کلیّه در افکار عمومی اهالی ایران حاصل گردد لهذا اختصار نماییم و بعضی مسائل را که قریب عقول ناس است ذکر کنیم * ولکن اگر ازین مختصر نتایج حسنه مشهود گردد این شاء الله تعالی من بعد به اس اساس حکم الهیه در عوالم ملکیه پرداخته بعضی کتب مفیده مفصله تحریر گردد * باری در عالم وجود سطوت قاهره جنود عدل را قوای اعظم عالم مقابلی نکند * و بنیان مرصوص حصون حصینه مقاومت ننماید * چه که فتوحات این سیف قاطع را کل برایا طوعاً و رضاء مغلوب گردند * و ویرانههای عالم از هجوم این جنود به اعلی درجه معموریت و آبادی سرافراز شود * دروایت اعظمست که بر افسر هر جهانبانی سایه افکند بمنابۀ نیر اعظم انوار ساطعه حکومتش به کمال سهولت در ارکان عالم نفوذ کند * رایت اولیه عقل و رایت ثانیه عدل * این دو قوه عظیم را جبال آهنین مقاومت نتواند و سد سکندری را متانت نماند * و این واضح و بدیهی است که حیات این عالم فانی چون نسائم صبحگاهی بی ثبات و در مرور * در این صورت خوشا بزرگواری که در سبیل رضایت باری صیت ممدوحه و ذکر خیری یادگار گذارد

چو آهنگ رفتن کند جان پاک

چو بر تخت مردن چو بر روی خاک

بلی جهانگشایی و کشورستانی ممدوح و بلکه در بعضی اوقات جنگ بنیان اعظم صلح است و تدمیر سبب تعمیر مثلاً شهریار بزرگواری اگر در مقابل عدوی باغی طاغی صف جنگ بیازاید و یا آنکه به جهت جمع

شملِ هیأت و ممالک مُشْتَتَه پراکنده سمنده همت را در میدان جلادت و شجاعت برانگیزد * خلاصه محاربه اش مبنی بر نوایای صالحه باشد فی الحقیقه این قهر عین لطف و این ظلم جوهر عدل و این جنگ بنیان آشتی است * الیوم شایسته ملوک مقتدر تأسیس صلح عمومیست زیرا فی الحقیقه آزادی جهانیان است. کلمه رابعه آن روایت باهر الهدایه مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاةٍ است * این معلوم و میرهن است که اعظم منقبت عالم انسانی اطاعت پروردگار است و شرف و عزتش در متابعت او امر و نواهی خداوند یکتا نورانیت امکان به دیانت است و ترقی و فوز و سعادت خلق در متابعت احکام کتب مقدسه الهیه * فی الجمله ملاحظه شود مشهود گردد که در عالم وجود ظاهر او باطناً اعظم اساس متین رصین و اکبر بنیان قویم رزین که محیط بر آفرینش و کافل کمالات معنویّه و صورتیّه و ضابط سعادت و مدنیت هیأت عمومیّه بشریّه است دیانتست * اگر چه بعضی سبک مغزان که تعمق و تدبیر در اس اساس ادیان الهیه نموده اند و روش بعضی مدعیان کاذبه تدین را میزان قرار داده کل را به آن قیاس نمایند از این جهت ادیان را مانع ترقی عموم انگاشته اند بلکه مؤسس نزاع و جدال و مسبب بغض و عداوت کلیّه بین اقوام بشریّه شمرده اند * و اینقدر ملاحظه نموده اند که اساس ادیان الهی را از اعمال مدعیان دیانت ادراک نتوان نمود * چه که هر امر خیری که در ابداع شبه آن متصور نه قابل سوء استعمال است * مثلاً اگر سراج نورانی در دست جهلای صبیان و نایبانیان افتد خانه نیفروزد و ظلمت مستولیه زائل نگردد بلکه خانه و خود را هر دو بسوزاند در این صورت می توان گفت سراج مذموم است * لا واللّه سراج هادی سبیل و

نوردهنده شخص بصیر است لکن ضریر را آفتی است عظیم * از جمله منکران دیانت شخصی بوده ولتر نام از اهل فرانسه و کتب عدیده در رد ادیان تصنیف نموده که مضامینش سزاوار ملعبه صبیان بیخردان است * این شخص حرکات و سکنات پاپ را که رئیس مذهب کاتولیک است و فتن و فساد رؤسای روحانیه ملت مسیحیه را میزبان قرار داده بر روح الله زبان اعتراض گشوده * و به عقل سقیم ملتفت معانی حقیقه کتب مقدسه الهیه نگشته بر بعضی مضامین کتب منزله سماویّه محذورات و مشکلات بیان کرده «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (۳۸)

خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی

بهر محجوبان مثال معنوی

که ز قرآن گر نبیند غیر قال

این عجب نبود ز اصحاب ضلال

کز شعاع آفتاب پر ز نور

غیر گرمی می نیابد چشم کور

«يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» (۳۹) این معلوم و واضحست که اعظم وسایط فوز و فلاح عباد و اکبر و سایل تمدن و نجاج من فی البلاد محبت و الفت و اتحاد کلی بین افراد نوع انسانی است * و هیچ امری در عالم بدون اتحاد و اتفاق متصور و میسر نگردد * و در عالم اکمل و سایل الفت و اتحاد دیانت حقیقه الهیه است «لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ» (۴۰) چنانچه در بعثت انبیای الهی قوه اتحاد حقیقی باطنی و

ظاهری، قبایل و طوایف متضاده متقاتله را در ظل کلمه واحده جمع نموده * صد هزار جان حکم جان واحد یافته و هزاران نفوس به هیأت شخص یگانه مجسم گشته

بر مثال موجهها اعدادشان
در عدد آورده باشد بادشان
چونکه حق رَشَّ عَلَيْهِمْ نوره
مفترق هر گز نگردد نور هُو
جان گرگان و سگان از هم جداست
متحد جانهای شیران خداست

تفصیل واقعه در زمان بعثت انبیای سلف عَلَيْهِم السلام و اطوار و احوال و آثارشان کما هو حقه در تواریخ معتبره مفصلاً مذکور نه * بلکه در آیات قرآنی و احادیث و تورات مجمل ذکر شده * لکن چون از زمان حضرت موسی تا به حال جمیع امور در قرآن عظیم و احادیث صحیحه و تورات و تواریخ معتبره مندرج * لهذا مختصراً بیان می شود تا به براهین متقنه نزد کل معلوم و واضح گردد که در عالم وجود آیا دیانت اس اصول اصلیة انسانیت و مدنیت است * و یا خود چنانچه ولتر و امثال او گمان برده اند مخرب بنیان ترقی و راحت و آسایش جمعیت بشریه است * و از این جهت که مجال انکار به جهت طایفه ای از طوایف عالم باقی نماند به قسمی بیان می شود که مطابق تواریخ صحیحه عموم ملل و مصدق کل اهل عالم است * در زمانی که بنی اسرائیل در مملکت مصر از توالد و تناسل تکثر نموده در جمیع ممالک مصر منتشر گشتند پادشاهان قبطیان فراغه مصر بر اعزاز و قوت قوم خود قبطی و اذلال و

حقارت سبیطی که غریب می شمردند برخاستند و مدتی مدید بنی اسرائیل مختلف و متفرق شده در تحت ایادی ظلم و جور قبطیان اسیر و در اَعْيُن کَلِّ ناس سفیل و حقیر بودند * به قسمی که حقیرترین قبطی اذیت و جفا بر عزیزترین سبیطی می نمود * تا آنکه اسارت و ذلت و مظلومیت به درجه نهایت رسید * شب و روز بنی اسرائیل نه از جان در امان و نه اطفال و عیالشان را از بیدادی عوانان فرعون ملجاء و پناهی نمایان * طعامشان از فرط مصائب و آلام قطعات دل پر خون و شرابشان سرشک مثابه جیحون بنی اسرائیل در این حال پر ملال * تا که جمال موسوی اشعه نار احدیه را از شطر وادی اَیْمُن بقعه مبارکه مشاهده فرمودند و ندای جانفزای الهی را از نار موقده ربانیه در شجره «لا شرقیه ولا غربیه» استماع نمودند * و به نبوت کلیه مبعوث گشتند * و چون سراج هدایت در انجمن سبیطیان برافروختند و به نور هدی آن گمگشتگان ظلمات جهل را بر سبیل مستقیم علم و کمال دلالت فرمودند * و فرق مختلفه اسباط اسرائیلیان را در ظلّ کلمه واحده جامعه توحید جمع فرموده علم اتحاد کامل را بر اتلال اتفاق و بیگانگی برافراختند و در مدت قلیله آن نفوس جاهله به تربیت الهیه تربیت گشته از بیگانگی به بیگانگی حق گرویدند * و از حقارت و ذلت و مسکنت و اسارت و جهالت خلاص شده * به منتهی درجه عزت و سعادت فائز گشتند * بعد از مملکت مصر رحلت نموده توجه به موطن اول اسرائیل کرده به ارض کنعان و فلسطین وارد و در بدایت سواحل نهر اردن و اریحا را فتح نموده در آن بلاد ساکن و بالاخره جمیع بلاد مجاوره را از فینیکه و ادوم و عامون خلاصه در زمان یوشع ممالک سی و یک

حکومت در تحت تصرف بنی اسرائیل آمد * و این طایفه در جمیع
شؤون و صفات و فضائل انسانیّه از علم و معرفت و ثبات و همت و
جلادت و شجاعت و عزّت و سخاوت بر کلّ قبایل و ملل عالم تفوّق
نمودند * یک شخص اسرائیلی در آن عصر اگر بین مجمعی داخل
می شد به جمیع شیّم مرضیّه ممتاز بود حتی قبایل سائره در مدح نفسی
اگر زبان می گشودند نسبت اسرائیلی می دادند * و در تواریخ متعدّده
مذکور که فلاسفه یونان مثل فیثاغورث اکثر مسائل حکمت الهیّه و
طبیعیّه را از تلامذه حضرت سلیمان اقتباس نمود * و سقراط به سیاحت
شافتّه با بعضی از اَجَلّه علمای ربّانی اسرائیلی ملاقات نموده در
مراجعت به یونان بنیان اعتقاد وحدانیّت الهیّه و بقای ارواح انسانیّه بعد از
خلع لباس اجسام عنصریّه را تأسیس نمود عاقبت جهله یونان بر آن
واقف اسرار حکمت اعتراض نموده بر قتلش قیام نمودند و پادشاه یونان
را اهالی مجبور ساخته در مجلس سقراط را پیاله سم بچشانیدند * باری
مختصر اینکه بعد از آنکه ملت اسرائیلیّه در جمیع مراتب تمدّن ترقّی
نمود و به منتهی درجه سعادت فائز گشت قلیلاً قلیلاً آس اساس دیانت و
شریعت موسویّه را فراموش نموده به عادات رسمیّه و اطوار غیر مرضیّه
مشغول شدند در زمان رحبعام بسر حضرت سلیمان در بنی اسرائیل
اختلاف عظیمی واقع شد و یاربعام که از افراد اسرائیلیان بود سر
سلطنت برداشت و عبادت اصنام را بنا گذاشت چند قرن محاربه بین
رحبعام و یاربعام و سلاله شان واقع گشت * و قبایل یهود مختلف و
متفرّق شدند. بالاخصّار از اینکه معنی شریعه الله را فراموش نموده به
تعصبات جاهلیّه و خصایل غیر مرضیّه بغی و طغیان متّصف شدند و

علماشان لوازم حقیقهٔ انسانیهٔ مندرجه در کتاب مقدس را نسیاً منسیاً
 انگاشته در فکر منافع ذاتیهٔ خود افتادند و ملت را به منتهی درجهٔ غفلت
 و جهالت مبتلا کردند * از ثمرهٔ اعمالشان آن عزت پایدار به منتهی
 درجهٔ ذلت مبدل گشت و ملوک فرس و یونان و رومان مسلط بر ایشان
 گشته * رایت استقلالشان سرنگون شد جهالت و نادانی و نکبت و
 خودپرستی رؤسای دینیه و احبارشان مجسم گشته بصورت بُخت نُصْرُ
 مُلک بابل مبعوث شده بکلی بنیان اسرائیلیان را برانداخت * بعد از
 قتل عام و غارت و هدم بیوت و قلع اشجار آنچه از بقیهٔ السیوف باقی
 ماند اسیر کرده به بابل برد بعد از هفتاد سنه اولاد اسراء مرخص شده
 مراجعت به بیت المقدس نمودند * حزقیاء و عُزْرِیْر علیهما السلام مجدداً
 تأسیس اساس کتاب مقدس را نمودند یوماً فیوماً ملت اسرائیلیه ترقی
 نموده صبح نورانی اعصار اولیه لائح گشت بعد از مدتی قلیل باز
 اختلافات عظیمه در اطوار و افکارشان واقع، هم علمای یهود متوجه
 اغراض نفسانیّه گشت و اصلاحات جاریهٔ زمان عُزْرِیْر علیه السلام به
 روش و احوال فاسده تبدیل شد کار به جایی انجامید که عساکر ملوک
 و جمهوریت رومان مراراً و کراراً امالک اسرائیلیان را فتح نمودند
 بالاخره طیطوس قهرمان که سردار رومان بود بلاد متوطنهٔ یهود را با
 خاک یکسان نمود به قسمی که جمیع رجال را قتل و نساء و اولاد را
 اسیر و بیوت را هدم و اشجار را قطع و کتب را حرق و اموال را نهب و
 بیت المقدس را چون تل خاکستر نمود * و بعد از این مصیبت کبری
 ستارهٔ حکومت بنی اسرائیلیان در مغرب نیستی متواری شد و تا به حال
 بر این منوال این ملت مضمحل گشته، در اطراف عالم پراکنده اند

«وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ» (۴۱) و این مصیبتی اعظمین
 بُخْت نَصْر و طیطوس در قرآن مجید مذکور، و قَضَيْنَا إِلَى
 بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَتَعْلُنَّ عُلُوًّا
 كَبِيرًا * فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ
 شَدِيدٍ * فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا * تا آنکه می فرماید
 «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَيَتَذَخَّرُوا الْمَسْجِدَ كَمَا
 دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَّمْنَا تَبْئِيرًا» (۴۲) باری مقصود اینکه
 ملاحظه شود که دیانت حقیقیه چگونه سبب تمدن و عزت و سعادت و
 علو منزلت و معارف و ترقی طوایف ذلیلۀ اسیره حقیقه جاهله می شود و
 چون به دست علماء جاهل متعصب افتد از سوء استعمال چنین نورانیّت
 عظمی به ظلمت دهماء تبدیل می شود * و چون دفعه ثانیه علام و آثار
 تشت و ذلت و نیستی و مقهوریت طایفه اسرائیلیان نمودار شد * نفحات
 طیبه قدسیه روح الله بر شواطئ نهر اردن و خطه جلیل ساطع گشت و
 ابر رحمت بر خاست و بر آن دیار امطار روحانیّت کبری مبدول
 داشت * و از رشحات و طفحات بحر اعظم برتیه قدس به ریاحین
 معرفه الله معطر گردید و جوامع الحان جلیل انجیل به مسامع اهل
 صوامع ملکوت در آمد * و به نفس مسیحانی نفوس میته سر از قبر
 غفلت و جهالت برداشته به حیات ابدیه فائز گشتند. در مدت سه سال
 آن نیر اوج کمال در دشت و صحراء اورشلیم و فلسطین حرکت نموده:
 کل را به صبح هدایت دلالت می فرمودند و به اخلاق روحانیّه و صفات
 مرضیه تربیت می نمودند و اگر ملت اسرائیلیه به آن جمال نورانی اقبال
 نموده کمر خدمت بر اطاعت می بستند، به روایح جان بخش روح الله به

روحی تازه و فتوحی بی اندازه مؤید می گشتند و لکن چه فایده که کل اعراض نمودند و بر اذیت آن معدن علم لدنی و مهبط وحی الهی بر خاستند الا معدودی قلیل که متوجّه الی الله از شؤون ظلمانیّه امکان مقدّس شده قصد معارج لامکان نمودند * خلاصه جمیع بلیات شدیده بر آن مشرق الطاف الهیه وارد به قسمی که اقامت و استقرار در قریه ای ممکن نبود با وجود این علم هدایت کبری مرتفع و اساس تمدن اخلاقی انسانیّه که اصول مدنیت جامعه است مؤسس گشت * در فصل پنجم آیه سی و هفتم از انجیل متی نصیحتی می فرماید که ترجمه اش این است: «در بدی و شرور و اذیت مقابله بالمثل ننماید اگر نفسی بر طرف ایمن روی تو طپانچه ای زند طرف ایسر را بر گردان و همچنین در آیه چهل و سیم می فرماید: شنیده اید که گفته شده است قریب خود را دوست دار و دشمنت را به عداوت میازار * و اما من چنین می گویم دشمنانتان را دوست دارید و ذکر خیر کنید بدگویان خود را و میغضانتان را احسان نمائید و نفوسی که شما را اذیت و طرد می نمایند ایشان را دعا نمائید تا بمنزله فرزند پروردگار آسمانی باشید چه که آفتاب او بر گنه کار و نیکو کار هر دو مشرق و ابر رحمت او بر ستمکار و ابرار هر دو مُطر زیرا اگر دوستان خود را دوست دارید چه اجر و مزیتی از برای شماست * آیا مأمورین أخذِ اَعْشَارِ اَغْلال چنین نمی نمایند. و تعلیمات آن مطلع حکمت الهیه از این قبیل بسیار فی الحقیقه نفوسی که به این صفات مقدسه متصف گردند جواهر وجود و مطالع تمدن حقیقی هستند * خلاصه آن حضرت شریعت مقدسه را بر روحانیت صرفه و اخلاق حسنه تأسیس و نفوس مؤمنه را روش و مسلک خاصی

که جوهر حیات عالم است تعیین فرمودند چنانچه آن مظاهر هندی و لو در ظاهر به اعظم نعمت و عقوبت ظالمین مبتلا شدند * و لکن فی الحقیقه از ظلمات خذلان یهود نجات یافته در صبح ابداع به انوار عزت سرمدیه مشرق و لائح گشتند و آن ملت جسیمه یهود معدوم و مضمحل شدند * و لکن این نفوس معدوده چون به ظل شجره مبارکه عیسویه شتافتند فی الحقیقه هیأت عمومی عالم را تبدیل نمودند در آن زمان جمیع اهالی اقالیم عالم در منتهی درجه تعصب و نادانی و حمیت جاهلیه و شرک به وحدانیت الهیه بودند مدعی اعتقاد به وحدانیت جز شردمه قلیله یهود نه و آنان نیز بکلی مخدول و منکوب و این نفوس مبارکه به ترویج امری قیام نمودند که مغایر و مُضادِ آراء جمیع هیأت بشریه بود * و کلّ ملوک چهار قطعه از قطعات خمسۀ عالم بر اضمحلال ملت عیسویه به اتمّ عزم برخاستند مع ذلک عاقبت اکثری به جان و دل در ترویج دین الهی شتافتند و کلّ ملل اروپ و بسیاری از طوایف آسیا و افریک و بعضی متمکنین جزائر بحر محیط در ظلّ کلمه توحید جمع شدند * حال ملاحظه نمایید که آیا در وجود از هر جهت اساسی اعظم از دیانت خلق شده و یا خود امری محیط بر آفرینش چون ادیان الهی متصور گردد و یا امری وسیله محبت و الفت و اتحاد و یگانگی تام چون ایمان به عزیز علام بوده و یا خود اساس تربیت عموم در جمیع اخلاق جز شرایع سماویه مشهود گشته صفاتی که حکما در منتهی درجه فلسفه به آن فائز و خصالی که در اعظم درایج کمال بدان متصف بودند مؤمنین بالله در بدایت تصدیق و ایمان مظهر آن شیّم مرضیه انسانیه می گردیدند * ملاحظه کنید نفوسی که سلسبیل هدایت

را از ایادی الطاف روح الله نوشیدند و در ظلّ انجیل مستظل گشتند به
 چه درجه از اخلاق و اُصل گشتند که جالینوس، حکیم مشهور با وجود
 آنکه از ملت مسیحیه نبود * مع ذلک در ستایش مؤمنین باللّه در شرح
 جوامع کتاب افلاطون که در سیاست مُدُن تصنیف نموده مرقوم است
 که بعینه ترجمه آن اینست * جمهور ناس سیاق اقوال برهانیّه را ادراک
 نتوانند و از این جهت محتاج کلمات رموزیه از اخبارات ثواب و عقاب
 در دار آخرتند * و دلیل بر ثبوت این مطلب آنکه الیوم مشاهده می کنیم
 قومی را که مستی به نصاری اند و به ثواب و عقاب آخرت معتقد و
 مؤمن و از این طایفه افعال حسنه صدور می نماید مثل افعال نفسی که
 فیلسوف حقیقی است چنانچه جمیع ما عیاناً مشاهده می نمایم که از
 موت مخافتی ندارند و از کثرت حرص و اشتیاقشان به عدل و انصاف از
 مُتفلسفین حقیقی محسوبند انتهی کلام جالینوس * و مقام فیلسوف در
 آن زمان و به عقیده جالینوس مقامی بود که اعظم از آن در ابداع تصوّر
 نمی نمود ملاحظه نمایید که قوه نورانیّه روحانیّه ادیان الهیه جمهور
 متدینین را به درجه ای از کمالات فائز می فرماید که مثل جالینوس
 حکیم با وجود آنکه از افراد آن ملت نبود چنین شهادت می دهد و از
 آثار این اخلاق حسنه اهل انجیل در آن از منه و اعصار تشبث به خیرات
 و اعمال صالحات نمودند و بیمارستانها و دار الشفاها و مواضع خیرات
 تأسیس شد چنانچه اول شخصی که در ممالک رومان محلات عمومیّه
 به جهت معالجه مساکین و مجروحین بی پرستار بنیان نهاد مُلک
 قسطنطین است * و این پادشاه عظیم اول مُلکیست از ملوک رومان که
 بر نصرت امر حضرت روح الله قیام فرمود * و به کمال همت در ترویج

اساس انجیل جان فدایی نمود * و سلطنت رومان را که فی الحقیقه عبارت از صرف اعتساف بود در نقطه عدل و اعتدال مستقر و مرکوز گردانید * و اسم مبارکش در فجر تواریخ چون ستاره سحری دزی و درخنده است * و صیبت بزرگواریش در جهان مدنیت و شأن و زرد زبان جمیع فرق مسیحایی * خلاصه از برکت تربیت نفوس مقدسه‌ای که بر ترویج تعلیمات انجیلیه قیام نمودند چه اساس متین اخلاقی حسنه در جهان در آن زمان تأسیس شد، چه بسیار مکاتب و مدارس و بیمارستانها و محلات و مکتبها به جهت تربیت اولاد آیتام و فقراء تأسیس شد و چه بسیار نفوس که منافع ذاتیه خود را ترک نموده «ابْتِغَاءَ لِمَرْضَاتِ اللَّهِ» اوقات عمر را صرف تعلیم و تربیت عموم نمودند و لکن در زمانی که طلوع صبح نورانی جمال احمدی قریب شد، زمام امور جمهور مسیحیین در دست قستیین جاهله افتاد بکلی آن نسائم رحمانیه از مهتّب عنایت منقطع شد و احکام انجیل جلیل که اساس مدنیت عالم بود از سوء استعمال و حرکت نفوسی که به ظاهر آراسته و به باطن کاسته بودند ساقط نتیجه گشت * چنانچه جمیع موزخین مشهور از اهالی اروپ در بیان کیفیت احوال و اطوار و سیاست و تمدن و معارف و جمیع شؤون قرون قدیمه و قرون وسطی و قرون جدیده ذکر نموده‌اند که قرون عشره و وسطی که عبارت از بدایت قرن سادس میلادی نهایت قرن خامس عشر است ممالک اروپ در منتهی درجه توخّش و عدم مدنیت از جمیع شؤون بود * و باعث اصلی آن آنکه رهاپین که به اصطلاح اهالی اروپ، رؤسای روحانی دینی بودند از عزت ابدیه اِتباع اوامر مقدسه و تعلیمات سماویه انجیل غافل

گشته بارکان حکومت دنیوی آن زمان که در کمال ظلم و طغیان بودند اتفاق نموده و از عزت پایدار چشم پوشیده در منافع موقته فانیه و اغراض نفسانیّه یکدیگر کمال سعی و کوشش را مَجْرَى می داشتند تا آنکه بالاخره امر به جایی رسید که عموم اهالی در دست این دو فریق اسیر صرف ماندند و این احوال و اطوار سبب هدم اسّ اساس دینت و انسانیت و مدنیّت و سعادت اهالی اروپا گشت * و چون روایح طیبّه نفعات روحانیّه روح اللّه در آفاق امکان از اعمال و افکار ناشایسته و نیات غیر لایقّه رؤسا زایل گشت و ظلمت جهل و نادانی و اخلاق غیر مرضیه عالم را احاطه نمود فجر امید دمید و موسم ربیع الهی رسید ابر رحمت برخاست و نسایم جان بخش از مَهَبّ عنایت وزید * شمس حقیقت از افق حجاز و یثرب در نقطه محمدیه اشراق فرمود و بر آفاق ممکنات انوار عزت سرمدیه مبذول داشته اراضی قابلیت تبدیل گشت «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» تفسیر شد * جهان جهانی تازه و جسم مَیّتِ امکان به روحی بی اندازه فائز گشت * بنیان ظلم و جهل منهدم شد و ایوان بلند علم و عدل بلند و متعالی گشت * بحر مدنیّت بخروشید و انوار معارف بدرخشید * اقوام و طوایف متوحّشه اقلیم حجاز قبل از اشتعال سراج وهاج نبوت کبری در زجاجه بطحا جاهلترین قبایل و متوحشترین طوایف عالم بودند و سیر مذمومه و عوائد موحشه و خونخواری و اختلافات و مُعَادَاتِ آن اقوام در کلّ کتب و صحائف تاریخیّه مذکور، حتی طوایف متمدنه عالم در آن زمان قبایل اعراب یثرب و بطحارا از نوع بشر نمی شمردند * لکن بعد از طلوع نیر آفاق در آن خطّه و دیار از تربیت آن معدن کمال و مَهبط وحي ذی الجلال و

فیوضات شریعت مقدسه الهیه در مدت قلیله در ظل کلمه وحدانیت جمع شده، این جمهور اشخاص متوحّشه در جمیع مراتب انسانیّه و کمالات بشریّه چنان ترقی نمودند که کلّ ملل عالم در آن عصر مبّهوت و متحیر گشتند * طوایف و قبایل و ملل عالم که دائماً اعزاب را سُخریّه و استهزاء می نمودند و جنس بی فضل می شمردند به کمال اشتیاق به موطن و ممالک عرب آمده تحصیل فضائل انسانیّه و اقتباس علوم سیاسیّه و اکتساب معارف و مدنیّت و تعلّم فنون و صنایع می نمودند * آثار تربیت مربّی حقیقی را در امور محسوسه ملاحظه کنید که اشخاصی که از کثرت توخّش و نادانی در زمان جاهلیّه دختران هفت ساله خود را زنده زیر خاک می نمودند و چنین امری را که از انسان گذشته، طبیعت حیوان نیز از آن متنقّر و متبزی، از شدت جهالت منتهی رتبه حمیت و غیرت می شمردند؛ این چنین اشخاص نادان از فیوضات تربیت ظاهره آن بزرگوار به درجه ای رسیدند که ممالک مصر و سریان و شام و کلدان و عراق و ایران را فتح نموده جمیع مہام امور چهار اقلیم عالم را منفرداً اداره نمودند * خلاصه طایفه عرب در جمیع علوم و فنون و معارف و حکمت و سیاست و اخلاق و صنایع و بدایع سرور کل ملل و اقوام گشتند * و فی الحقیقه بلوغ چنین طایفه متوحّشه حقیره در مدت قلیله به منتهی درجه کمالات بشریّه اعظم برهان حقیقت و نبوت سرور کائنات است * در اعصار اولیّه اسلام، جمیع طوایف اروپا اکتساب فضائل و معارف مدنیّت را از اسلام ساکنین ممالک اندلس می نمودند * و اگر در کتب تواریخیّه از جمیع دقت شود مبرهن و واضح گردد که اکثر تمدن اروپا مقتبس از اسلام

است چنانچه جمیع کتب حکما و دانشمندان و علما و فضلاء اسلامیّه را قلیلاً قلیلاً در اروپا جمع و به کمال دقت در مجامع و محافل علوم مطالعه و مذاکره نموده امور مفیده را اجراء نمودند و الان کتب فضلاء اسلام که در ممالک اسلام نابود است در کتابخانه های ممالک اروپا نسخ عدیده اش موجود * و قوانین و اصولی که در کل ممالک اروپا جاریست اکثر بلکه کلیّه مسائلش مقتبس از کتب فقهیه و فتاوی علمای اسلامیّه است * و اگر خوف از تطویل نبود مسائل مقتبسه فرداً فرداً سَمَت تحریر می یافت. مبدء تمدن اروپا در قرن سابع هجری واقع * و تفصیل آن قضیه آنکه در اواخر قرن خامس هجری پاپ رئیس ملت مسیحیه از اینکه مقامات مقدسه نصاری چون بیت المقدس و بیت اللحم و ناصره در تحت حکومت اسلامیّه افتاده ناله و فریاد آغاز نمود و جمهور ملوک و اهالی اروپا را تشویق و تحریص نموده، به اعتقاد خود به حرب دینی و جهاد دلالت کرد و به قسمی فریاد و حنین و آئینش بلند شد که کل ممالک اروپا قیام نمودند و ملوک صلیبیون با عساکر بیشمار از خلیج قسطنطنیه گذشته توجّه به قطعۀ آسیا نمودند و در آن زمان خلفای علویه بر دیار مصریه و بعضی ممالک غرب حکمرانی می نمودند * و در اکثر اوقات ملوک سورستان یعنی سلجوقیه برّیه الشّام نیز در تحت اطاعت و انقیادشان بودند * باری ملوک اروپا با سپاه بیشمار هجوم بر برّیه الشّام و مصر نمودند و مدت دویست و سه سال مستمرّاً مابین ملوک برّیه الشّام و ملوک اروپا محاربه واقع و دائماً از اروپا مدد می رسید. هر قلعه ای از قلاع سوریه را بکرات و مراتب ملوک فرنگ فتح نمودند و پادشاهان اسلام از دست فرنگ نجات دادند

تا اینکه صلاح الدین ملک منصور ایوبی در سنه ششصد و نود و سه هجری بکلی ملوک و عساکر اروپ را از ممالک و سواحل بریه الشام و مصر اخراج نموده مایوس و منکوب به ممالک اروپ مراجعت نمودند * و در این محاربات که به حرب صلیبیون مشهور، کرورها از نفوس تلف شد. خلاصه از ابتدای تاریخ چهارصد و نود هجری تا سنه ششصد و نود و سه هجری متصلاً از اروپ ملوک و سرداران و سرامدان به برتیه الشام و مصر تردد می نمودند و چون عاقبت جمیع مراجعت نمودند در مدت دو بیست سال و کسری آنچه از سیاست و مدنیت و معارف و مدارس و مکاتب و عادات و رسوم مستحسنه ممالک اسلامیّه مشاهده کردند بعداً المراجعه در اروپ تأسیس نمودند * مبدء تمدن اروپ از آن زمانست * ای اهل ایران تکاسل و تراخی تا کی؟ متبوع و مطاع کل آفاق بودید حال چگونه از عز قبول بازمانده در زاویه خمول خزیده اید؟ * منشأ معارف و مبدء تمدن جهانیان بودید اکنون چگونه افسرده و مخمود و پژمرده گشته اید؟ سبب نورانیت آفاق بوده اید حال چگونه در ظلمات غفلت و کسالت بازمانده اید؟ * چشم بصیرت را باز و احتیاجات حالیه خود را ادراک نمائید کمر همت و غیرت بر بندید و در تدارک و سایط معارف و مدنیت بکوشید. آیا سزاوارست که طوایف و قبایل اجانب فضائل و معارف را از آثار اسلاف و اجداد شما اقتباس نمایند و شما که اولاد و وارثید محروم بمانید؟ * آیا این پسندیده است که همسایگان و مجاوران لیلأ و نهارأ در تشبث و سایط ترقی و عزت و سعادت به جان و دل بکوشند و شما از تعصب جاهلیّه به مضاددت و منازعت و هوی و هوس خود مشغول گردید * و آیا این

ممدوح و محمود است که این ذکاء فطری و استعداد طبیعی و فطانت
 خَلْقِیَه را در کسالت و بطلان صرف و ضایع نمایند؟* باز از مقصد دور
 افتادیم. باری جمیع هو شمندان و مطلقین بر حقایق احوال تاریخیّه
 از منّه سالفه از اهالی اروپ که به صدق و انصاف متصف اند مقر و
 معترفند که اساس جمیع شؤون تمدنیّه شان مقتبس از اسلام است*
 چنانچه مؤلف محقق مشهور «دری بار» از اهالی فرانسه که در نزد
 جمیع مؤلفین و دانایان اروپ اطلاع و مهارت و دانائیش مسلم است در
 کتاب مُسْتَمی به «ترقی امم» در ادبیات که از تألیفات مشهوره اوست در
 این باب یعنی اکتساب ملل اروپا قوانین مدنیّت و قواعد ترقی و
 سعادت را از اسلام شرح مبسوطی بیان نموده* و چون بسیار مفصل
 است لهذا ترجمه و درجش در این رساله سبب تطویل بلکه خروج از
 صدد است* و اگر نفسی در آنچه گفته شد قانع نه مراجعت به آن
 کتاب نماید* مختصر اینست که جمیع تمدن اروپا از قوانین و نظام و
 اصول و معارف و حکم و علوم و عادات و رسوم مستحسنه و ادبیات و
 صنایع و انتظام و ترتیب و روش و اخلاق حتی بسیاری از الفاظ مستعمله
 در لسان فرانسه را مقتبس از عرب است بیان نموده و فرداً فرداً به تفصیل
 ذکر کرده و ثابت و مبرهن داشته که هر یک را در چه زمان از اسلام
 اقتباس نمودند* و همچنین تفصیل دخول عرب در بلاد غرب که الیوم
 مملکت اسپانیاست و در مدت قلیله مدنیّت کامله را در آن ممالک به
 چه نحو تأسیس نمودند و سیاست مُدُن و معارفشان در چه درجه کمال
 بود* و تأسیس مدارس و مکاتب علوم و فنون و حکمت و صنایعشان به
 چه متانت و انتظام بود* و سروری و بزرگواریشان در جهان مدنیّت به

چه درجه رسید و از ممالک اروپ چه بسیار اطفال بزرگان که به مدارس قرطبه و غرناطه و اشبیلیه و تولید و آمده تعلم معارف و فنون و اکتسابِ مدنیّت می نمودند حتی ذکر نموده که یکی از اهالی اروپ که موسوم به کربرت بود به مملکت غرب آمده و در مدرسه (کور دویفا) که از ممالک عرب بود داخل شده تحصیل معارف و علوم نموده * در مراجعت به اروپ به قسمی شهرت یافت که عاقبت بر سریر ریاست دینیّه کاتولیک استقرار یافته پاپ گشت * مقصود از این بیانات آنکه معلوم و واضح گردد که ادیان الهی مؤسس حقیقی کمالات معنویّه و ظاهریّه انسان و مشرق اقتباس مدنیّت و معارف نافعۀ عمومیّه بشریّه است * و اگر بنظر انصاف ملاحظه شود جمیع قوانین سیاسیّه در مدلول این چند کلمه مبارک که داخل قوله تعالی «وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ»^(۴۳) و همچنین می فرماید «وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^(۴۴) و همچنین می فرماید «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»^(۴۵) و در تمدن اخلاق می فرماید «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»^(۴۶) و همچنین می فرماید «الْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^(۴۷) و همچنین می فرماید، لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ

السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَ
 الْمُؤْفُونَ بَعْدَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالضَّالِّينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَ
 حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (۴۸) و
 همچنين می فرماید «وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»
 (۴۹) ملاحظه فرمایید که در این چند آیه مبارکه منتهی در اربع حقایق
 مدنیت و جوامع لوازم شیم مستحسنه انسانیّت مذکور «فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا
 إِلَهَ إِلَّا هُوَ» که جزئیات تمدنیّه عالم نیز از الطاف انبیای الهی حاصل
 گشته * آیا چه امر نافع در وجود موجود شده که در کتب مقدسه
 الهیه واضحاً و یا خود تلویحاً مذکور نه؟ * و لکن چه فایده چون سلاح و
 آلات حربیه در دست جبان باشد جان و مال محفوظ نماند * بلکه
 بالعکس سبب قوت و اقتدار سارق گردد * به همچنين زمام امور چون
 به دست علمای غیر کامل افتد نورانیّت دیانت را چون حجاب عظیم
 حائل گردند * اس اساس دیانت خلوص است یعنی شخص متدین باید
 که از جمیع اغراض شخصیه خود گذشته بآی وجه کان در خیریت
 جمهور بکوشد و ممکن نیست که نفوس از منافع ذاتیه خود چشم
 پوشند و خیر خود را فدای خیر عموم نمایند الا به تدین حقیقی چه که
 در طینت انسانیّه محبت ذاتیه خود مُحَمَّره و ممکن نیست بدون
 امیدواری اجر جزیل و ثواب جمیل از فواید موقته جسمانیّه خود بگذرد
 و لکن شخص موقن بالله و مؤمن به آیات او چون موعود و متیقن
 مَثُوبات کلیه اخرویّه است و جمیع نعم دنیویّه در مقابل عزّت و سعادت
 درجات اخرویّه گانگن لَمْ يَكُنْ انگاشته گردد * لهذا راحت و منافع خود
 را ابتغاء لوجه الله ترک نموده، در نفع عموم دل و جان را رایگان مبدول

دارد «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ أُبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (۵۰) و بعضی نفوس چنان گمان کنند که ناموس طبیعی انسان مانع از تکاپِ اعمال قبیحه و ضابطِ کمالاتِ معنویّه و صورتیّه است * یعنی شخصی که متصف به خرد طبیعی و غیرت فطریّه و حمیت ذاتیّه است بدون ملاحظه عقوبات شدیدۀ مرتبه بر اعمال شریّه و منوبات عظیمه افعال خیریه بری از اضرار عباد و حرّیص بر اعمال خیریه است *

(اولاً) آنکه در تواریخ عمومیّه دقت نماییم واضح و مبرهن شود که ناموس طبیعی از فیوضات تعالیم انبیای الهی است و همچنین ملاحظه می نماییم که از اطفال در صغر سن آثار تعدی و تجاوز ظاهر و اگر از تربیت مرتبی محروم ماند آنآفاناً شیّم غیر مرضیه اش تزیید یابد پس معلوم شد که ظهور ناموس طبیعی نیز از نتایج تعلیم است (و ثانیاً) آنکه بر فرض تصور اینکه خرد طبیعی و ناموس فطری مانع شز و مُدِلّ بر خیر است این معلوم و واضحست که همچو نفوس چون اکسیر اعظمست چه که این ادعا به قول تمام نشود بلکه عمل لازم، حال چه امری در وجود جمهور را بر نیات حسنه و اعمال صالحه مُلجأ و مُضَطَّرّ می نماید * و از این گذشته آن شخصی که مصدر ناموس طبیعی است اگر مظهر خشیه الله گردد البته در نوایای خیریه اش ثابت تر و راسخ تر گردد * خلاصه فواید کلیّه از فیوضات ادیان الهیّه حاصل * زیرا متدینین حقیقی را بر صدقِ طویّت و حسن نیت و عفت و عصمتِ کبری و رأفت و رحمتِ عظمی و وفای به عهد و میثاق و حریتِ حقوق و انفاق و عدالت در جمیع شؤون و مروّت و سخاوت و شجاعت و سعی و اقدام در نفع جمهورِ بندگانِ الهی باری به جمیع شیّم مرضیه انسانیّه

که شمع روشن جهان مدنیت است دلالت می نماید و اگر نفسی فی الحقیقه به این صفات ممدوحه متصف نه البته به نمی از یم عذب فرات که در مجاری کلمات تعلیمیّه کتب مقدسه الهیه متموج است نرسیده و نفعه ای از روایح قدسیّه ریاض الهیه استشمام ننموده چه که هیچ امری در وجود به قول تمام نشود هر مقامی را روش و علامتی و هر شأنی را نشانه و اشارتی * مجملاً مقصود از این بیانات آنکه واضح و مدلل شود که ادیان الهیه و شرایع مقدسه ربانیّه و تعالیم سماویّه اعظم اساس سعادت بشریه است و از برای کلّ اهل عالم نجاج و فلاح حقیقی بدون این تریاق فاروق اعظم ممکن نه * ولکن به شرط آنکه در دست حکیم دانای حاذق باشد والا اگر جمیع ادویه بزه الساعه که خداوند عالمیان به جهت شیفای آلام و أسقام آدمیان خلق فرموده به دست طبیب غیر حاذق افتد صحت و عافیت میسر نگردد بلکه بالعکس سبب اهلاك نفوس بیچارگان و اذیت قلوب در ماندگان گردد. مثلاً منبع حکمت الهیه و مظهر نبوت کلیّه در ترغیب و تحریرص اکتساب معارف و اقتباس فنون و فواید به سعی الی اقصی بلاد چین امر می فرماید * ولکن طبیبان غیر حاذق منع و ستیزه می نمایند و استدلال می کنند «فن تشبّه بقوم فهو منهم» و حال آنکه وجه تشابه مذکور را ادراک ننموده و نمی داند که شرایع مقدسه الهیه جمهور امت را بر تمهید اصول اصلاحات متتابعه و اقتباس فنون و معارف از امم سائره تشویق و دلالت می نماید * و هر نفسی که غیر از این گوید از سلسبیل علم محروم و در بادیّه جهل از بی سراب اغراض نفسانیه سرگردان و حیران * حال به دیده انصاف ملاحظه نمائید این اصلاحات جدیده بالقوه و بالفعل

کدام یک مخالف او امر الهیه واقع گشته اگر امر تأسیس مجالس
 مشورت است اینکه در نص آیه مبارکه است که می فرماید «أَمْرُهُمْ
 شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»^(۵۱) و همچنین خطاباً به مطلع علم و منبع کمال با
 وجود آن فضائل کلیه معنویه و صوریّه می فرماید «وَشَاوِرْهُمْ فِی
 الْأَمْرِ»^(۵۲) در این صورت چگونه امر مشورت مُغایر قوانین شریعت مقدسه
 است * و به دلائل عقلیه نیز فضیلت مشورت ثابت و مبرهن و مُجرب و
 یا خود قصاصاً قتل نفوس را منوط به تحقیقات دقیق و تصدیق مجالس
 عدیده و ثبوت شرعی و تعلق فرمان پادشاهی نمودن مُغایر شرایع الهیه
 است و آنچه در زمان حکومت سابقه مُجری بود موافق احکام قرآن
 مبین بود چنانچه متواتراً مسموع گشت که حاکم گلپایگان در زمان
 صدارت حاجی میرزا آقاسی بدون سؤال و جواب و استئذان از جهتی
 سیزده نفر بیچارگان کدخدایان قرای گلپایگان را که از سلالة طاهره
 بودند من دون جرم در یک ساعت در نهایت مظلومیت گردن بریده
 اهالی مملکت ایران در زمانی متجاوز از صد کرور بودند به سبب بعضی
 حروب داخله و اکثر به جهت عدم قوانین سیاسیه و مطلق العنان و
 الاراده بودن و لآت و حکام تلف شده کم کم به مرور ایام خُمس اهالی
 باقی نمانده چه که حکام به اراده خود هر نفس بی جرمی را خواستند به
 آتش قهر و شکنجه بگذاختند و یا خود قاتلِ مشبوتِ شرعی اشخاص
 عدیده را به جهت اغراض ذاتیه بنواختند هیچ نفسی را قدرت اعتراض
 نبود چه که حاکم یَتَصَرَّفُ کَیْفَ یَشَاءُ بود * آیا می توان گفت این امور
 موافق عدل و انصاف و مطابق احکام شریعت الله است؟ و یا خود تشویق
 و تحریص بر تعلم فنون مفیده و اکتساب معارف عمومیه و اطلاع بر

حقایق حکمت طبیعیة نافعہ و توسیع دایرة صنایع و تزئید مواد تجارت و تکثیر وسایط ثروت ملت منافی اصول دیانت الهیہ است و یا خود آنکہ ترتیب نظام مدن و تنظیم احوال نواحی و قُری و تعمیر طُرُق و سُبُل و تمدیدِ راهِ کالسکة آتشی و تسهیل وسایط نقلیہ و حرکت و ترفیہ عموم اہالی مُضادّ عبودیت در گاہ حضرت احدیت است و یا خود اِشغال معادنِ متروکہ کہ اعظم وسایط ثروت دولت و ملت است و ایجاد مُعامل و کارخانہ‌ها کہ منبع آسایش و راحت و باعث غنا و توانگری عموم ملت است و تحریض و تحریص ایجاد صنایع جدیدہ و تشویق ترقی اُمّتہ و وطنیہ مُغایر اوامر و نواہی رب البریہ است * قسم بہ ذات پاک ذی الجلال کہ متحیرم چگونہ پردہ بر ابصار افتادہ کہ امور بہ این بدیہی ادراک نمی شود و چون اینگونہ براہین و ادلّہ محکمہ بیان شود شبہہ‌ای نیست کہ از جہت صدہزار اغراض باطنیہ در جواب خواهند گفت کہ در یوم محشر بیّن یدِی اللہ از معارف و مدنیت کاملہ انسان سؤال نمی کنند بلکہ اعمال صالحہ را جویند * اولاً آنکہ سلّمنا سؤال از معارف و مدنیت نمی کنند آیا در یوم حشر اکبر در دیوان الہی مؤاخذہ نمی نمایند کہ ای رؤسا و بزرگان این ملت بزرگوار را چرا سبب شدید کہ از اوج عزّت قدیمہ تنزل نمودند و از مرکزیت جهان مدنیت باز ماندند با وجود آنکہ مقتدر بودید کہ بہ وسایطی متشبّث شوید کہ سبب عزّت مقدّسہ ملت شوید این را ننمودہ کہ سهل است بلکہ ملت را از فواید عادیہ نیز باز داشتید آیا این قوم در سماء سعادت چون انجم زاہیہ نبودند چگونہ باعث شدید کہ در این ظلمت دہماء افتادند و یا خود مقتدر بر ایقاد سراج عزّت دارین ملت بودید چرا بہ جان

نکشیدید و یا آنکه چون سراج نورانی به توفیقات الهی روشن شد به زجاجة همت او را از اریاح مخالف حفظ ننموده از چه جهت به کمال قوت بر اطفای آن قیام نمودید «وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا» (۵۳) و ثانیاً آنکه چه اعمال صالحه در وجود اعظم از نفع عموم است * آیا موهبتی در عالم اعظم از این متصور که انسان سبب تربیت و ترقی و عزت و سعادت بندگان الهی شود؟ لا والله * اکبر مَثُوبات اینست که نفوس مبارک که دست بیچارگان را گرفته از جهالت و ذلت و مسکنت نجات دهند و به نیت خالصه لله کمر همت را بر خدمت جمهور اهالی بربندند و خیر دنیوی خویشان را فراموش نموده به جهت نفع عموم بکشند «وَيُؤْتِرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» «خَيْرُ النَّاسِ مَنْ يَنْفَعُ النَّاسَ وَ شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَضُرُّ النَّاسَ» (۵۴) سبحان الله چه امور و احوال عجیبه واقع که هیچ نفسی حین استماع قولی دقت و فراست نمی نماید که مقصود قائل از این قول چه و در نقاب اقوال چه غرض نفسانی پنهان نموده * مثلاً ملاحظه می فرمایید که شخصی به جهت منافع جزئیة ذاتیة خود مانع سعادت جمهوری از ناس می شود و به جهت گردش آسیاب خود مزارع و کشتزار جم غفیری را تشنه و خراب می کند و به جهت مطاعیت خود دائماً ناس را بر تعصب جاهلیت که مخرّب بنیان مدنیت است دلالت می کند حال این شخص با وجود آنکه عملی را مرتکب که مردود در گاه کبریا و مبغوض کل انبیاء و اولیای الهی است * اگر ببیند نفسی بعد از طعام دست خود را به صابون که موجودش عبدالله بونی و از اسلام است بشوید چون این بیچاره دست خود را به دامن و محاسن

خود نمالیده آن شخص فریاد بر آرد که بنیان شریعت بر هم خورد و آداب ممالک کفریّه متداول گشت ابداً سوء اعمال خود را نظر ننماید *
 لکن سبب لطافت و پاکی را جهل و فسق شمارد * ای اهل ایران چشم را بگشایید و گوش را باز کنید و از تقلید نفوس متوهمه که سبب اعظم ضلالت و گمراهی و سفالت و نادانی انسان است مقدّس گشته به حقیقت امور پی برید و در اتخاذ تشبّث به وسایل حیات و سعادت و بزرگواری و عزّت خود بین ملل و طوایف عالم بکوشید * نسایم ربیع حقیقی می‌وزد چون اشجار بوستان به شکوفه و از هار مزین گردید و ابر بهاری در فیضان چون روضه خلد سرسبز و خرم شوید. ستاره صبحگاهی در خشید در مسلک مستقیم در آئید. بحر عزت در موج بر شاطئی اقبال و اقدام بشتابید. معین حیات طیّبه در جوش در بادیه تشنگی پژمرده نیاسائید * همت را بلند کنید و مقاصد را ارجمند. کسالت تا کی و غفلت تا چند؟ از تن پروری جز نومیدی دارین نیابید *
 و از تعصّب جاهلی و استماع اقوال بیفکران و بیخردان جز نکبت و ذلّت نبینید * توفیقات الهیه مؤید شما و تأییدات ربانیه موفّق از چه به جان نخر و شید و به تن نکوشید * و از جمله اموری که محتاج اصلاحات تامّه کامله است، طریق تعلیم علوم و ترتیب تحصیل معارف و فنون است *
 چه که از عدم ترتیب بسیار پریشان و متفرّق گشته و فنون موزجه که داعی بر تطویلش نه بغایت مطوّل شده به قسمی که باید متعلّمین مدت مدیده اذهان و اعمار خود را صرف اموری نمایند که تصوّر صرفست و بهیچوجه تحقیقی ندارد چه که تعمق در اقوال و افکار است که اگر به دیده بصیرت ملاحظه شود واضح و مثبت گردد که این نکات بعد از

وقوع نیز نیست * بلکه صرف اوهام و تتابع تصوّرات بیفایده و توالی ملاحظات بیهوده است * و شبهه‌ای نیست که اشتغال به اینگونه اوهام و تدقیق و بحث زاید در اینگونه اقوال سبب تضييع اوقات و إتلاف أعمار است * بلکه انسان را از تحصیل معارف و فنونی که از لوازم مایحتاجِ اَلِیْه هیأت بشریّه است ممنوع و محروم می‌نماید * انسان باید در هر فنی قبل از تحصیل ملاحظه نماید که فواید این فن چه چیز است * و چه نمره و نتایجی از او حاصل * اگر از علوم مفیده یعنی جمعیت بشریّه را فواید کلی از او حاصل البتّه به جان در تحصیلش بکوشد والا اگر عبارت از مباحث بیفایده صرفه و تصوّرات متتابعه متوالیه بوده و جز آنکه سبب نزاع و جدال شود نمره‌ای از او حاصل نه، به چه جهت انسان حیات خود را در منازعات و مجادلات بیفایده آن صرف نماید و چون این مطلب بسیار محتاج به تفصیل و محاکمه مکمله است تا اینکه ثابت و مبرهن گردد که بعضی علوم که الیوم اهتمامی در آن نه منتهای محسنات را داشته و همچنین واضح و مدلل شود که هیأت ملت بهیچوجه محتاج به تحصیل بعضی فنون زایده نبوده لهذا در جلد نانی این کتاب ان شاء الله به تفصیل ذکر می‌شود * و امیدواریم که از مطالعه این جلد اول تأثیرات کلیّه در افکار و اطوار هیأت عمومیّه حاصل گردد * چه که نیت خالصه لله بر تألیف آن دلالت نمود * اگر چه در عالم نفوسی که امتیاز بین افکار صادق و اقوال کاذبه دهند چون کبریت احمرند * و لکن امیدواری این عابد به الطاف بی نهایت رب احدیت است (بر سر اصل مطلب رویم) و اما حزبی که برآند در اجراء اصلاحات لازمه باید صبر و تأنی نموده شیئا فشیئا مُجْرِي داشت * آیا

مقصودشان از این بیانات چه؟ اگر مرادشان از تائی که از مقتضیات و لوازم حکمت حکومت است این فکر بسیار مقبول و به موقع چه که البته مهمّ امور به استعجال انجام نپذیرد بلکه عجله سبب فتور می گردد * مثل عالم سیاسی مثل عالم انسان است که اول نطفه پس تدرج در مراتب علقه و مُضغه و عظام و اِکساء لَحْم و اِنشاء خَلق آخِر تا به رتبه احسن الخالقین واصل گردد * همچنانکه این از لوازم خلقت و مبنی بر حکمت کلیه است * به همچنین عالم سیاسی دفعة واحده از حضيض فتور به اوج کمال و سداد نرسد بلکه نفوس کامله لیلأ و نهاراً به وسایل ما به الترقی تشبث نموده تا دولت و ملت یوماً فیوماً بلکه اَنآ فَاَنآ ترقی و نمو در جمیع مراتب نماید (سه چیز) چون در عالم کون به عنایت الهیه موجود شد این عالم خاک به حیات تازه و لطافت و زینت بی اندازه فائز گردد (اول) ارباب لواقع بهاری (و ثانی) فیضان و کرم ابر نیسانی (ثالث) حرارت آفتاب نورانی * چون این سه از فضل بی پایان الهی احسان شد به اذن الله اشجار و اغصان پزمرده کم کم سرسبز و خرم گشته به انواع شکوفه و آزار و اثمار مزین گردند * و همچنین نیات خالصه و مغدلت پادشاهی و دانش و مهارت کامله سیاسی اولیای امور و همت و غیرت اهالی چون جمع شود روز بروز آثار ترقی و اصلاحات کامله و عزت و سعادت دولت و ملت جلوه گر گردد * ولکن اگر مقصود از تائی این باشد که در هر عصری امری جزئی از لوازم اصلاحات جاری گردد این عین رخاوت و کسالت است و بر این منوال بهیچوجه نمره ای حاصل نگردد جز تکرر اقوال بیفایده * اگر عجله مضر است، رخاوت و بطالت صد هزار درجه مضرترش بیشتر است بلکه

توسط حال ممدوح چنانچه فرموده اند «عَلَيْكُمْ بِالْحَسَنَةِ بَيْنَ
 السَّيِّئِينَ» (۵۵) که حد افراط و تفریط باشد * «لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً
 إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَاتَّبِعْ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» (۵۶) الزم
 امور و اقدم تشبثات لازم تو وسیع دایره معارف است * و از هیچ ملتی
 نجاح و فلاح بدون ترقی این امر اهم اقوم متصور نه چنانچه باعث اعظم
 تنزل و تنزل ملل جاهل و نادانی است و الان اکثر اهالی از امور عادیه
 اطلاع ندارند تا چه رسد به وقوف حقایق امور کلیه و دقایق لوازم
 عصریه * لهذا لازمست که رسائل و کتب مفیده تصنیف شود و آنچه
 الیوم مایحتاج الیه ملت و موقوف علیه سعادت و ترقی بشریه است در
 آن به براهین قاطعه بیان شود و آن رسائل و کتب را طبع نموده در
 اطراف مملکت انتشار شود تا اقلأ خواص افراد ملت قدری چشم و
 گوششان باز شده در آنچه سبب عزت مقدسه ایشانست بکوشند. نشر
 افکار عالیه قوه محرکه در شریان امکان بلکه جان جهان است * افکار
 چون بحر بی پایان و آثار و اطوار وجود چون تعینات و حدود امواج * تا
 بحر به حرکت و جوش نیاید امواج برنخیزد و لآلی حکمت بر شاطئی
 وجود نیفشاند *

ای برادر تو همه اندیشه‌ای

مابقی تو استخوان و ریشه‌ای

باید افکار عمومیّه را متوجه آنچه الیوم لایق و سزاوار است نمود و این
 ممکن نه الا به بیان کافی و اقامه دلیل واضح مبرهن وافی، چه که
 بیچارگان اهالی از عالم وجود بیخبرند و شبهه‌ای نیست که سعادت
 خود را طالب و آمل و لکن حجات جهل، حائل و حاجز گشته ملاحظه

فرمایند که قلت معارف به چه مثابه باعث ذلت و حقارت ملت می شود * الیوم اعظم طوایف و ملل عالم از جهت کثرت نفوس، ملت چین است * که هشتصد کرور و کسری نفوس اهالی است و از این جهت باید که دولتش سرافرازترین دول و ملتش مشهورترین ملل عالم باشد و حال بالعکس به جهت عدم معارف تمدن ادبی و مادی ضعیف و بی باترین ملل و دول ضعیفه است چنانچه مدت قلیله قبل از این، عساکر قلیلی از انگلیس و فرانسه با او محاربه نموده به قسمی دولت چین شکست خورد که پایتختش را که مسفی به پکن است فتح نمودند حال اگر دولت و ملت چین در درجات عالیه معارف عصریه متصاعد و به فنون تمدن متفتن بودند اگر کل دول عالم بر او هجوم می نمودند البته عاجز گشته خائباً خاسراً مراجعت می نمودند * و از این حکایت عجبتز آنکه حکومت زابن در اصل تابع و در تحت حمایت حکومت چین بود چند سال است که چشم و گوش باز کرده تشبث به وسایل ترقی و تمدنات عصریه و ترویج معارف و صنایع عمومیه نموده بقدر اقتدار و استطاعت جهد و کوشش کرده تا آنکه افکار عمومیه متوجه اصلاحات گشته علی العجالة حکومتش به مقامی رسیده که با وجود آنکه نفوس آن مملکت تقریباً سدس بلکه عشر اهالی حکومت چین است در این ایام با دولت چین مقابلی نمود * بالاخره حکومت چین مجبور به مصالحه گشت * دقت نمایند که چگونه معارف و تمدن سبب عزت و سعادت و حریت و آزادی حکومت و ملت می شود * و همچنین لازم است که در جمیع بلاد ایران حتی قری و قصبات صغیره، مکتبهای متعدده گشوده و اهالی از هر جهت تشویق و تحریص بر تعلیم

قرائت و کتابت اطفال شوند * حتی عنداللزوم اجبار گردند. تا عروق و اعصاب ملت به حرکت نیاید کل تشبثات بیفایده است چه که ملت بمثابه جسم و غیرت و همت مانند جانند * جسم بیجان حرکت نکند * حال این قوه عظمی در طبیعت اهالی ایران در منتهی درجه موجود محترکش توسیع دایره معارفست *

و اما حزبی که بر آنند این اصول تمدنیّه و اساس ترقی مراتب عالیّه سعادت بشریّه در عوالم ملکیه و قوانین اصلاحات کامله و اتساع دوایر مدنیّت تامّه را اقتباس از ملل سائره لازم و موافق نه، بلکه لایق و سزاوار چنانست که حکومت و ملت ایران تفکر و تعمق نموده خود ایجاد امور ما به الترقی نمایند * البته اگر عقول مستقیمه و مهارت کلیّه فرایند ملت و همت و غیرت اشخاص شاخصه در دربار دولت و جهد بلیغ اصحاب درایت و کفایت که مطلع بر قوانین اعظم عالم سیاسی هستند جمع شوند و به کمال جهد و اقدام در جزئیات و کلیات امور تدبیر و تفکر نموده به تدابیر صائبه ممکن است که بعضی امور اصلاحات کلیّه یابد و لکن در اکثر امور مجبور بر اقتباسند چه که قرونهای عدیده کرورها از نفوس عمر خود را صرف نموده و تجربه کرده تا آنکه آن امور اصلاحیه به حیز وجود آمده * حال اگر چشم از آن پوشیده شود تا آنکه در خود مملکت به نحو دیگر اسباب فراهم آید که ترقی مأمول حاصل گردد اولاً آنکه اعضاء کثیره بگذرد و مطلوب میسر نشود * مثلاً ملاحظه نمایید که در ممالک سائره مدتی مدیده کوشیدند تا آنکه قوه بخار را کشف و معلوم و به واسطه آن به بسیار امور و اشغال مشکله را که مافوق طاقت انسان بود سهل و آسان نمودند *

حال استعمال این قوه را ترک نموده و سعی و کوشش شود تا آنکه قوه مشابهه این قوه کشف و ایجاد شود قرون کثیره لازم است پس بهتر آنست که در استعمال این قوه قصوری نشود و لکن دائماً متفکر در آن باشند که بلکه قوه اعظم از آن به دست آید و همچنین قیاس نمائید سایر فنون و معارف و صنایع و قضیّات مثبتّ الفواید عالم سیاسی را که در قرونهای عدیده مکرراً تجربه شده و به جهت عزت و عظمت دولت و آسایش و ترقی ملت منافع و فواید و محسّنات کلیّه اش ثابت و مبرهن گشته * حال آن را بدون سبب و داعی ترک نموده به نوع دیگر در صدد اصلاحات کوشیده شود تا آن اصلاحات از حیز قوه به وجود آید و فواید و منافعش ثابت و مبرهن گردد * سالها بگذرد و عمرها بسر آید و ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم * شرف و مزیت اخلاف بر اسلاف در اینست که اموری که در زمان سابق به محک تجربه رسیده و فواید عظیمه اش ثابت گشته اخلاف آن را از اسلاف اقتباس نمایند و تأسی به ایشان کنند و از آن گذشته قضایای دیگر خود را کشف کرده آن را نیز ضمیمه آن امور مفیده نمایند پس معلوم شد که معلومات و مجزبات اسلاف معلوم و موجود نزد اخلاف است و لکن کشفیات خاصه اخلاف مجهول اسلاف است * و لکن به شرط آنکه اخلاف از اهل کمالات باشند و الا چه بسیار اخلاف که قطره ای از بحر بی پایان معارف اسلاف نصیب نبردند * قدری ملاحظه نمایید که فرض کنیم نفوسی به قدرت الهیه در زمین خلق شدند، آن نفوس به جهت عزت و سعادت و آسایش و راحت خود البته محتاج به امور کثیره هستند حال آن امور را اگر از سایر مخلوقات موجوده اقتباس نمایند آهون است یا خود در هر قرنی

بدون اقتباس ایجاد امری از امور لازمه تعیش بشر نمایند * و اگر گفته شود که قوانین و اصول و اساس ترقی در درجات عالیّه مدنیّت کامله که در ممالک سایره جاریست آن موافق حال و مقتضیات مألوفه اهالی ایران نیست * از این جهت لازم است که در خود ایران مدبران مملکت جهد بلیغ نموده ایجاد اصلاحاتی نمایند که موافق حال این بلاد باشد اول بیان کنند که مضرت از چه جهت است آیا عمار ممالک و تعمیر مسالک و توسل به وسایل تقویت ضعفاء و اِحیاء فقرا و ترتیب اسباب ترقی جمهور و تکثیر مواد ثروت عموم و توسیع دایره معارف و تنظیم حکومت و آزادی حقوق و امنیت جان و مال و عرض و ناموس، مُغایر حال اهل ایرانست * و آنچه غیر از امثال این امور است مضرتش در هر مملکت واضح و هویداست اختصاص به مکانی دون مکان ندارد * باری جمیع این اوهامات از عدم عقل و دانش و قلت تفکر و ملاحظه صدور یابد بلکه اکثر معارضین و مسامحین فی الحقیقه اغراض شخصیه خود را در نقاب اقوال بیفایده ستر نموده در ظاهر به بعضی کلمات که هیچ تعلق به آنچه مُضمر قلوب است ندارد عقول بیچارگان اهالی را مشوش می نمایند * ای اهل ایران قلب که ودیعه ربانیّه است او را از آرایش خودپرستی پاک و مقدّس نموده به اکلیل نوایای خالصه مزین نمایند تا عزّت مقدّسه و عظمت سرمدیه این ملت باهره چون صبح صادق از مشرق اقبال طالع و لائح گردد * این چند روز ایام حیات دنیویه که چون ظل زائل است عنقریب بسر آید جهد نمایید تا مشمول الطاف و عنایت رب احدیّت گردید * و اثر خیری و ذکر خوشی از خود در قلوب و السن اخلاف بگذارید «وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ»

ای خوشحال نفسی که خیر ذاتی خود را فراموش نموده چون خاصان در گاه حق گوی همت را در میدان منفعت جمهور افکنده تا به عنایت الهیه و تأییدات صمدانیه مؤید بر آن گردد که این ملت عظیمه را به اوج عزت قدیمه رساند * و این اقلیم پژمرده را به حیات طیبه تازه و زنده نماید * و چون بهار روحانی اشجار نفوس انسانی را به حلیه اوراق و ازهار و اثمار سعادت مقدسه سرسبز و خرم نماید (تم)

چون در اصل این رساله مبارکه که چنانکه در صفحه ۱۰۸ واقع است این عبارت وارد که (صلاح الدین ملک منصور ایوبی در سنه ۶۹۳ هجری بکلی ملوک و عساکر اروپ را از ممالک و سواحل بَرّیه الشام و مصر اخراج نمود) و متبادر از صلاح الدین ایوبی صلاح الدین کبیر شهر است که در سنه ۵۸۹ وفات نمود و غالباً این مسأله بر غیر متعمقین در تاریخ مشتبه می شد * چه که فتح آخرین عکا و اخراج صلیبیین از بَرّ شام به دست ملک اشرف صلاح الدین بن الملک المنصور قلاوون صالحی وقوع یافت نه صلاح الدین کبیر که پسر ایوب است و لذا این اَقْلّ عباد (فرج الله زکّی الکردی) توضیحاً از مصدر رساله فخیمه استیضاح نمود و این رقیمه کریمه در جواب ضدور یافت و هی هذه

(هو الله)

(ایها الفرّج القریب)

نامه شما رسید و ملاحظه گردید. لکن از عدم فرصت مختصر جواب مرقوم می شود. (صلاح الدین) اول ایوبی یعنی پسر ایوب برادرزاده شیر کوه لقبش الملک الناصر است این شخص با قوم مهاجم اهل صلیب محاربه کرد و غلبه نمود و قدس و کرک و نابلس و عسقلان

و یافا و طرابلس و عکا و صور و صیدا، خلاصه جمیع شهرها که در دست صلیبیون بود فتح و استرجاع نمود و اسراء را در قلعه صور گذاشت و به مصر شتافت بعد بغتة کشتیهای صلیبیین مملو از عساکر در مقابل صور پیدا شدند. آنان از خارج و اسراء از داخل کوشیدند و صلیبیون بر صور استیلا یافتند و از صور برخاستند به سوی عکا شتافتند و عکا را محاصره نمودند. ملک ناصر (صلاح الدین) به کمال سرعت از مصر به سوریه شتافت ملاحظه کرد که عکا محصور است پس (صلاح الدین) صلیبیین را از طرف بز محاصره نمود و عکا در تحت دو محاصره افتاد زیرا صلیبیون عکا را محاصره نموده بودند و داخل عکا مرابطین اسلام بودند. بعد صلیبیون بر عکا استیلا یافتند و مرابطین را بکشتند و زمان زمستان آمد و (صلاح الدین) رنجور شد. پس ارکان دولت مصلحت در آن دیدند که به شام مراجعت نمایند و کسب صحت و عافیت کند و در بهار با جیشی جزار بر صلیبیین بتازد و دوباره فتح عکا نماید. ولی (صلاح الدین) ملک ناصر ایوبی در شام فوت شد و قلعه عکا در دست صلیبیون ماند. بعد از صد سال (صلاح الدین) ملک منصور که منسوب ایوب است فتح عکا کرد و تمام صلیبیون را از بریه الشام براند. آن (صلاح الدین) اول لقبش ملک ناصر است و (صلاح الدین) ثانی لقبش ملک منصور، اول پسر ایوب است ثانی از متعلقین ایوب. و علیک البهاء الابهی ع ع

و چون بر مضمون این رقیمة کریمه اطلاع حاصل شود معلوم گردد که طایفه قلاونیه که الملك المنصور صلاح الدین صالحی از ایشان است به لقب ایوبی ملقب بودند چه که از امرای سلسله ایوبیه اند و سلاطین ایوبیه

سه طبقه‌اند: اکراد ایوبیه که صلاح الدین کبیر رحمة الله علیه مؤسس دولت ایشان بود، و اتراک ایوبیه که از امرای سلسله سابقه‌اند، و چراکسه ایوبیه که از مالیک ایشان بودند و الله تعالی عالم بالحقائق.

این رساله به همت جناب آقا شیخ فرج الله مریوانی به اطلاع این عبد فانی و کمال جهد و خلوص نیت در مطبعة کردستان علمیه در سنه ۱۳۲۹ هجریه مطبوع گردید ع ع

مضمون آیات، احادیث و عبارات عربی

۱ - عقل اولین آفریده خداوند است. (حدیث)

۲ - زمین از پرتو نور پروردگارش روشن گردید. (زمر، ۶۹)

۳ - خداوند رحمن قرآن را آموزش داد. انسان را آفرید، به او بیان آموخت. (الرحمن، ۱)

۴ - آیا داناتان با نادانان برابرند؟ (زمر، ۹)

۵ - بزودی به آنها آیات و نشانه‌های خود را در آفاق و انفسشان نشان خواهیم داد. (فصلت، ۵۳)

۶ - اینان همانند چهار پایانند بلکه از آنها هم گمراه‌ترند. (اعراف، ۱۷۹)

- بدترین جنبندها از نظر خداوند، کران و لالانی هستند که اندیشه نمی‌کنند. (انفال، ۲۲)

۷ - جز این نیست که شما را برای خدا اطعام می‌کنیم و از شما نه پاداشی می‌خواهیم و نه سپاسی. (انسان، ۹)

۸ - هفت آسمان و هفت زمین بر آن عزیزی که ذلیل شد گریستند. (حدیث)

۹ - هر کس به قومی تشبه کرد از آنها می‌شود.

۱۰ - برای انجام آن (تبلیغ رسالت خویش) مزدی از شما طلب نمی‌کنم. اجر من فقط با خداست. (هود، ۲۹)

۱۱ - هر طور بخواهد در آن تصرف می‌کند. ۱۲ - انجام این کار برای خداوند دشوار نیست. (ابراهیم، ۲۰)

۱۳ - براستی که انسان را در بهترین و نیکوترین قوام آفریده ایم (تین، ۴)

۱۴ - آیا گمان می کنی که جسم کوچکی هستی در حالیکه عالم اکبر در تو جای گرفته است. (شعر)

۱۵ - می بینم که هزار بناکننده با یک ویرانگر مقابله نتوانند. کرد حال بنگر وضعیت هزار ویرانگر با یک بناکننده.

۱۶ - چه خوش گفت «بر تن من لباسی است که اگر همه آنها به فلسی فروخته شود قیمت فلس از آنها بیشتر است ولی درون آن لباس نفسی است که اگر تمام نفوس عالم با آن مقایسه شوند البته ارزش آن نفس از همه آنها بیشتر است.»

۱۷ - هر کس به قومی تشبه نمود پس از آنهاست.

۱۸ - طلب علم و دانش نمایند حتی اگر در چین باشد. (حدیث)

۱۹ - مهربانترین مردم رانسبت به مؤمنان (مسلمانان) کسانی می یابی که می گویند ما مسیحی هستیم. (مانده، ۸۲)

۲۰ - ا ل م - آیا مردم گمان می برند که رهایشان کنند همینکه بگویند ایمان آورده ایم و مورد آزمایش واقع نمی شوند؟ (عنکبوت، ۲)

۲۱ - اعراب جاهلیت اعمالی را که شریعت اسلام آورد قبلاً انجام می دادند مثلاً با مادران و دختران ازدواج نمی کردند و زشت ترین عمل در نظر آنها جمع بین دو خواهر (ازدواج با دو خواهر در یک زمان) بود و ازدواج با زن پدر را عیب می دانستند و انجام دهنده این عمل را ضیزن می نامیدند و حج بیت می کردند و عمره را بجای می آوردند. مُحَرِّم می گشتند و طواف می کردند و سعی (بین صفا و مروه) می نمودند و توقف در مواقع حج و مراسم رمی جَمْرَه را بتمامه اجرامی کردند در

هر سه سال در حد یک ماه کیسه داشتند. به غسل جنابت مبادرت می ورزیدند و در اجرای مضمضه و استنشاق، شانه کردن موی سر و مسواک زدن و گرفتن ناخن و پاک کردن زیر بغل از موی مداومت کرده دست راست سارق را قطع می نمودند.

۲۲ - از آیین حق گرای ابراهیم بیروی نما. (نحل، ۱۲۳)

۲۳ - کلمات را از معانی خود منحرف می سازند. (مائده، ۱۳)

۲۴ - آیا جز خدا آفریننده دیگری هست؟ (فاطر، ۳)

۲۵ - آنچه که عموم مردم از آن منتفع می شوند.

۲۶ - آیا دانایان با نادانان برابرند؟ (زمر، ۹)

- آیا ظلمت و نور برابرند؟ (رعد، ۱۶)

۲۷ - علم نوری است که خداوند آن را در قلب هر کس که بخواهد می افکند. (حدیث)

۲۸ - و اما از علما آنکه صیانت نفس خود نمود و حفظ دین کرد و مخالف هوای خود رفتار نمود و مطیع امر مولایش گردید پس بر عوام است که او را تقلید نمایند. (روایت)

۲۹ - تا او را بر کل ادیان غالب گرداند. (توبه، ۳۳)

۳۰ - من پیغمبری با شمشیر هستم. (حدیث)

۳۱ - مأمور گشته‌ام که یا آدمیان تا آن هنگام که کلمه «لا اله الا الله» بر زبان نرانده‌اند کار زار نمایم.

۳۲ - در مقام و منزلتی راستین نزد فرمانروای توانا. (قمر، ۵۵)

۳۳ - می خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش نمایند ولی خداوند نمی گذارد مگر اینکه نور خود را کامل نماید هر چند که این امر کافران

را خوش نیاید. (توبه، ۳۲)

۳۴ - ای شریک پسر عمر آیا از مرگ راه گریزی هست؟ ای برادر هر مصیبت زده و ای یاور هر بی یاور ای برادر نعمان امروز بر توست که کفیل این پیرمرد شوی. کو آن شیبان کریم؟ که رحمن به خاندانش کرم بخشیده است.

۳۵ - با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله نمای. (نحل، ۱۲۵)

- پس با او به نرمی سخن گوید. (طه، ۴۴)

۳۶ - خوابهای آشفته (یوسف، ۴۴)

- چون سرابی است در بیابانی که شخص تشنه آن را آب می‌پندارد. (نور، ۳۹)

۳۷ - من در زمان پادشاهی عادل (انوشیروان) بدنیا آمدم. (روایت)

۳۸ - و ما از قرآن آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است نازل می‌کنیم ولی ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید.

۳۹ - بسیاری را بدان گمراه می‌کند و بسیاری را هدایت اما فقط فاسقان را گمراه می‌کند. (بقره، ۲۶)

۴۰ - اگر تو همه آنچه در روی زمین است انفاق می‌کردی دل‌های ایشان را به یکدیگر مهربان نمی‌ساختی ولی خداوند بین قلوب آنها الفت برقرار نمود. (انفال، ۶۳)

۴۱ - (داغ) خواری و ناداری و بیچارگی بر (پیشانی) آنها زده شد. (بقره، ۶۱)

۴۲ - و بنی اسرائیل را در آن کتاب خبر دادیم که: «قطعاً دوبار در زمین فساد خواهید کرد و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواید خاست.»

پس آنگاه که وعده (تحقق) نخستین آن دو فرار سید بندگانی از خود را که سخت نیرومندند بر شما می گماریم تا میان خانه‌ها (یتان برای قتل و غارت شما) به جستجو در آیند و این وعده به انجام رسید ... و چون وعده دوم فرار سید (کسانی بر گماشتیم تا) چهره شما را اندوهگین کنند و به همان مسجد (بیت المقدس) وارد شوند همچنانکه بار اول هم وارد شده بودند و به هر چه دست یابند بکلی نابود کنند. (اسراء، ۴ - ۷) - در طلب خشنودی خداوند (بقره، ۲۰۷)

- و زمین به نور پروردگارش روشن شد. (زمر، ۶۹)

۴۳ - و به نیکی فرمان می دهند و از ناشایستی بازمی دارند و در کسب

خیرات شتاب می کنند و اینان از شایستگانند. (آل عمران، ۱۱۴)

۴۴ - و باید از میان شما گروهی باشند دعوتگر به خیر که به نیکی

فرمان دهند و از ناشایستی بازدارند و اینان رستگارانند. (آل عمران،

۱۰۴)

۴۵ - برستی که خداوند به عدل و احسان فرمان می دهد و از کار زشت

و ناپسند و ستمکاری بازمی دارد به شما اندرز می دهد باشد که بند

گیرید. (نحل، ۹۰)

۴۶ - گذشت پیشه کن و به کار پسندیده فرمان ده و از نادانان رخ

برتاب. (اعراف، ۱۹۹)

۴۷ - و آن کسان که خشم خویش فرو می خورند و از خطای مردم

درمی گذرند و خداوند نیکو کاران را دوست دارد. (آل عمران، ۱۳۴)

۴۸ - نیکی آن نیست که روی خود را به جانب مشرق و مغرب کنید

بلکه نیکو کار کسی است که به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب

خدا و پیامبران ایمان آورد و مال خود را با آنکه دوستش دارد به خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و مسافران و گدایان و در راه ماندگان بیخشد و نماز بگزارد و زکات بدهد و نیز کسانی هستند که چون عهدی ببندند به آن وفا می کنند و نیز آنان که در بینوایی و بیماری و به هنگام جنگ شکیبایند اینان راستگویان و پرهیزکارانند. (بقره، ۱۷۷)

۴۹ - دیگران را بر خویش ترجیح می دهند هر چند خود نیازمند باشند (حشر، ۹)

۵۰ - بعضی از مردم برای طلب خشنودی خداوند از جان خود می گذرند. (بقره، ۲۰۷)

۵۱ - و کار آنها را ایزنی و مشورت با یکدیگر است. (شوری، ۳۸)

۵۲ - و در (این) کار با آنان مشورت کن. (آل عمران، ۱۵۹)

۵۳ - و کارنامه هر انسانی را به گردن او بسته ایم و روز قیامت برای او نامه ای که آن را گشاده می بیند بیرون می آوریم. (اسراء، ۱۳)

۵۴ - دیگران را بر خویش ترجیح می دهند. هر چند خود نیازمند باشند. (حشر، ۹)

- بهترین مردم آن است که به مردم نفع رسانند و بدترین آنان کسی که به آنان ضرر رسانند.

۵۵ - بر شماست نیکویی بین دو گناه. (حد افراط و تفریط)

۵۶ - دست را به گردنت زنجیر مکن و گشاده دستی بسیار هم منما. پس راهی را بین این دو امر برگزین. (اسراء، ۲۹)